

پیامبران

در آیین های "توحیدی"

هم در جهان مسیحیت و هم در دنیای اسلام، تورات کتاب اول از کتابهای سه گانه "توحیدی" و سنگ زیربنای هر سه آیین بزرگ جهان سامی است. با اینهمه در یک ارزیابی دور از پیشداوری، میان این کتاب و دو کتاب دیگر همان فرق اصولی وجود دارد که میان خود آیین یهود با آیینهای مسیحیت و اسلام وجود دارد، زیرا که پیام انجیل و قرآن، همانند پیام آیینها زرتشتی و بودائی، پیامی جهانی است که همه آدمیان را از هر قوم و نژاد و سرزمین در برمیگیرد، در صورتی که تورات چنانکه خودش تصریح میکند، کتابی خاص یک قوم معین است: پیام آن پیامی است که منحصر برای قوم یهود صادر شده است، و ملاک خوب و بد در این پیام درجه سود و زیان آن برای یهودیان است. آنچه به نفع قوم یهود باشد خوب است ولو آنکه تحقق آن مستلزم آدمکشی و دزدی و فریبکاری و حق شکنی باشد، و آنچه به ضرر قوم یهود باشد بد است، ولو آنکه با موازین سنتی اخلاق و عدالت تطبیق کند. از جنبه ای دیگر نیز میان تورات با دو کتاب "توحیدی" دیگر تفاوتی اساسی وجود دارد، و آن لحن و مضمون محتویات آن است، زیرا در حالیکه انجیل و قرآن از متانتی که حقا میباید وجه مشخص یک کتاب آسمانی باشد برخوردارند، تورات از این نظر بیشتر به یک سریال هزار و چند صفحه ای قتل و جنایت و توطئه و فریب و دروغ و دزدی و بخصوص زناکاری شباهت دارد که تقریباً در همه آنها خود یهوه نقش پهلوان اصلی را ایفا میکند.

اعتباری که بعدها در هر دو جهان مسیحیت و اسلام به تورات تعلق گرفته است، بسیار بیش از آنکه به ارزش واقعی خود این کتاب مربوط باشد مربوط به ارزشی است که این دو آیین، یکی بطور مستقیم و دیگری بطور غیر مستقیم برای آن فراهم آورده اند، و نقش اساسی را در این مورد عیسی دارد. زیرا عیسی خودش یهودی بود، و تمام زندگی خویش را در سرزمینی یهودی و در درون جامعه ای یهودی گذراند. اطلاعات مذهبی او تماماً از تورات آمده بود و طرف خطاب او نیز در همه موعظه هایش یهودیان بودند. بدین جهت برای اینکه پیام تازه وی گوش شنوایی داشته باشد راهی جز این برای این نبود که این پیام را ناقص تورات نداند، بلکه مکمل آن بشمارد: "فکر نکنید که من آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را منسوخ کنم، بلکه آمده ام تا آنها را به کمال برسانم. یقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند هیچ حرفی و نقطه ای از تورات از بین نخواهد رفت تا همه آن تحقق یابد" (متی، باب پنجم، ۱۷ و ۱۸)، در صورتی که عملاً خود وی نه تنها حرف ها و نقطه های بسیاری از تورات را تغییر داد، بلکه اصولاً برداشتی از خدا و دین و اصول اخلاقی مربوط بدان مطرح کرد که درست در نقطه مقابل برداشتهای توراتی بود. نتیجه این شد که وقتیکه پیام عیسی - که این بار یک پیام جهانی و نه صرفاً یهودی بود - به خارج از مرزهای جغرافیایی و نژادی و مذهبی قوم کوچک یهود رفت و در اپراتوری پهناور رم و محیط اجتماعی ناسالم آن زمینه مساعدی را در درون طبقات محروم و غلامان جامعه برای گسترش خود یافت، این پیام (که بعداً انجیل نام گرفت) چنانچه خود عیسی خواسته

بود دنباله و مکمل پیام دیگری به نام تورات اعلام شد که کتاب مذهبی یکی از متصرفات کوچک این امپراتوری در بخش خاوری دریای مدیترانه بود، و نو مذهبان مسیحی الزاما می بایست هردو پیام را به عنوان پیامهایی وابسته به یکدیگر و مکمل یکدیگر بپذیرند، در صورتیکه بخش توراتی آن نه با آنان ارتباطی داشت و نه از نظر محتوی پاسخگوی نیازهای فردی و اجتماعی آنان بود. بدین ترتیب کتاب مقدسی که بعدا به نام بدانان عرضه شد ترکیب نامتجانسی از تورات کهن و از انجیل نو بود، که الزاما یهوه خدای تورات را که به تعریف اینشتاین خدایی شرور، انتقامجو، کینه توز و حقیر بیش نیست مرادف با همان پدر آسمانی می شمرد که انجیل عیسی او را مظهر اعلاى گذشت و محبت معرفی کرده بود. به موازات این استحاله، شیوخ مذهبی قوم یهود چون ابراهیم و لوت و اسحاق و یعقوب و موسی و یوشع و عزرا و اشعیاء و دیگران نیز تبدیل به پیامبران باستانی جهان مسیحیت شدند و از این راه در طول قرون متوالی متفکران و هنروران مسیحی قبل و بعد از دوران رونسانس همه این شیوخ محلی تورات را در هاله ای از تقدس جای دادند که در خود تورات مطلقا نشانی از آن وجود نداشت. واقعیت تاریخی این است که اگر مسیحیت پا به میدان نگذاشته بود امروز اثری از تورات جز در نزد خود ملت کوچک یهود باقی نمانده بود، و صدها میلیون مردمی که امروزه آن را کتاب مقدس خویش می شمارند احتمالا حتی نامی از آن نیز نشنیده بودند.

دگرگونی مشابه ای در همین زمینه در جهان اسلام صورت گرفت، زیرا این بار محمد نیز - با آن که یهودی نبود - آئین نوخاسته خود را، بنا به عللی که به تفصیل از جانب پژوهشگران مورد ارزیابی قرار گرفته است، نه یک مذهب نو بلکه ادامه دو آئین توحیدی دیگر یهودی و مسیحی اعلام کرد که جمعی از پیروان آنها در عربستان و در سرزمینهای دیگر خاور نزدیک مستقر بودند. در نتیجه همان استحاله ای که در جهان مسیحیت در مورد تبدیل شیوخ یهودی به پیامبران مسیحی صورت گرفته بود در جهان اسلامی نیز در امر تبدیل این شیوخ به پیامبران عالم اسلام انجام گرفت. ابراهیم، لوت، اسحاق، یعقوب، موسی، یوشع، شائول، داوود، سلیمان، ایوب، عزرا، یونس، از چهار چوب صرفا یهودی خودشان بیرون آمدند و تبدیل به پیامبران آسمانی برای تمام جهانیان شدند که رسالت آنها مطلقا با آنچه در خود تورات درباره آنان آمده است تطبیق نمی کند و سخنانی که از زبان آنها در مورد وحدانیت الهی و دعوت به قبول آن نقل شده است نیز به کلی غیر از آن سخنانی است که ایشان در تورات در ارتباط با یهوه و قوم یهود به زبان می آورند.

در بیست و پنج سوره و شصت و نه آیه قرآن از زبان خداوند در باره ابراهیم و جانشینان او می توان خواند که: ما ابراهیم را راهنمای مردمان قرار دادیم (بقره، ۱۲۵)، و او را به دوستی خود برگزیدیم (نساء، ۱۲۵) زیرا که وی پیغمبری صدیق بود (مریم، ۴۱) و قلبی پاک و رئوف داشت (صافات، ۸۴) و حنیفی متقی بود (آل عمران، ۹۵ و ۶۷). و ابراهیم و لوت را رسولان خود قرار دادیم تا جهانیان را به سوی ما هدایت کنند (انبیاء، ۷۱). و برکت دادیم اسحاق و ذریه او را که همگی آنان از نیکو کارانند (صافات، ۱۱۲). و نیز یعقوب را که بنده شایسته ما بود و در همه احوال فقط آنچه را می خواست که ما می خواستیم (یوسف، ۶۸)؛ و فضل و کرم خویش را به داوود عطا کردیم و کوهها و مرغان را امر فرمودیم تا همراه او ما را تسبیح گویند (سبا، ۱۰؛ انبیاء، ۷۹) و به او قدرت درک حقایق و تمیز حق را از باطل عطا کردیم (نمل، ۱۵)؛ و سلیمان نیکو بنده ای بود که پیوسته به درگاه ما تضرع می کرد (سبا، ۳۰). بدین جهت باد صر صر را مسخر او گردانیدیم و شیاطین را به فرمانش گماشتیم (انبیاء، ۸۱) و جن و انس و طیور را فرمودیم تا در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷) و اجنه را فرمان دادیم که کمر به خدمت

او ببندند و به هر کدام از آنان که سرپیچید عذاب آتش سوزان چشاندیم (سبا، ۱۲) و بدو گفتیم که همه این نعمتها را از ما داریم، اینک آنها را بی حساب به هر کس که خواهی بده و از هر کس که خواهی بگیر (ص، ۳۶) زیرا که سلیمان نزد ما بسیار مقرب بود (ص، ۴۰).

ولی درست درباره همین پیامبران، در بیش از پنجاه فصل تورات می توان خواند که ابراهیم پیغمبر دو بار همسر خود را به عنوان اینکه خواهر اوست به حرمسرای فرعون مصر و پادشاه سرزمین جرار می فرستد و هر بار هدایای فراوانی از طلا و نقره و غلام و کنیز و میش و گاو و خر ماده الاغان و شتران دریافت می دارد، و لوط پیغمبر دوشب پیاپی در غاری با دو دختر باکره خود همخوابگی می کند و از هر دوی آنان صاحب فرزند می شود، و یعقوب پیغمبر با فریب دادن پدر خود اسحاق حق پیغمبری را از برادر ارشدش غصب می کند و یهوه نیز در این کار او صحنه می گذارد، و همین یعقوب دختران دانی خود را همراه گله های گاو و گوسفند او می دزدد و از نزد وی فرار می کند، و یهویدا فرزند ارشد یعقوب و پیغمبر زاده یهود در روز روشن و در کنار دروازه شهر با عروس خودش جماع می کند و از او صاحب فرزندان دو قلو می شود که یکی از آنها بعد ها جد ارشد عیسی از کار در می آید، و داوود پادشاه و پیغمبر با زن سردارش که در جبهه جنگ با دشمنان اسرائیل می جنگد زنا می کند و چون وی حامله می شود برای اینکه موضوع فاش نشود دستور کشتن شوهر او را در جبهه می دهد، آبشالوم پسر داوود با خواهر باکره خودش تمار به زور همخواب می شود و بعد او را از خانه بیرون می کند، و سلیمان پادشاه و پیغمبر با وجود داشتن حرمسرانی از ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ کنیز همچنان چشمچرانی می کند و در غزل غزل های خودش که یکی از کتب مقدس تورات است در وصف پستانها و حلقه های ران و ناف و سرین دختران اورشلیم داد سخن می دهد و وصف می کند که چگونه وقتی که در زده و دست محبوبه خود را از پشت در دیده احشایش به جنبش در آمده است.

به عنوان نمونه هایی از همه اینها بخشهای کوتاهی از فصول مختلف مربوط به هر یک از این موارد را از روی ترجمه رسمی فارسی کتاب مقدس برایتان نقل می کنم. خوانندگانی که بخواهند متن مفصلتر از مطالب را بخوانند می توانند به اصل این کتاب مراجعه کنند.^۱

"و خداوند به آبرام (ابراهیم) گفت: از ولایت خود و از مولد خویش بسوی سرزمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، و من ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم. پس ابراهیم چنانکه خداوند بدو

^۱ - احتمالاً کسانی به منظور دفاع از تقدس ابراهیم در مقام پیغمبر اوالوالعزم و نیای قوم عرب و بنیانگذارخانه کعبه، و جانشینان او، این عذر سنتی را مطرح خواهند کرد که چنانکه در قرآن آمده برخی از مطالب تورات توسط یهودیان مورد دستکاری قرار گرفته است (بقره، ۷۵ و ۷۹ و ۱۶۹، آل عمران، ۷۸، نسا، ۴۶، مانده، ۱۳ و ۱۵ و ۴۱ و انعام، ۹۱، انفال، ۱۶۲). ولی چنین دستکاری، اگر هم واقعا صورت گرفته باشد، تنها می باید با این هدف صورت گرفته باشد که متن اصلی به نفع مصالح قوم یهود و به زیان اسلام یازیان مذاهب دیگر تغییر یافته باشد، نه اینکه چنین تغییری توسط خود کاهنان یهود با این هدف انجام گرفته باشد که تجلیل فراوانی را که در قرآن از ابراهیم به عمل آمده است نفی کنند و در جای آن ابراهیم دروغگوی دیگری را بگذارند که صدها میلیون یهودی و مسیحی در طول قرون از خلال صفحات تورات شناخته اند و امروز نیز میشناسند. کسان دیگری نیز، با همین هدف نفی بخشی از مطالب تورات در مورد دیگر پیغمبران اسرائیل که با تجلیل قرآنی از آنها مبیانت دارد، ادعا کرده اند که نسخه اصلی تورات در حریق مبعده سلیمان در زمان بخت النصر پادشاه بابل سوخته شده و تورات کنونی نسخه ای است که بعداً به جای آن نوشته شده است. در این مورد نیز، گذشته از این تذکر که نسخه های تورات در سرزمین یهود نمی توانسته است منحصر به همین یک نسخه ای باشد که در آتش سوزی معبد از بین رفته است، منطقاً نمیتوان نتیجه گرفت که متن بعدی تورات توسط گروهی از کاهنان خود معبد سلیمان بصورتی باز نویسی شده باشد که بسیاری از پیغمبران یهود را علیرغم قرآن به بد نامی و رسوائی بکشاند. این چنین توجیه ها بیش از آنکه نمایانگر واقعیتهای تاریخی یا مذهبی باشد، یادآور ضرب المثلهایی از نوع کاسه گرمتر از آش یا دایه مهربانتر از مادر در زبان فارسی یا کاتولیک تر از پاپ و سلطنت طلب تر از شاه در زبانهای اروپایی است.

فرموده بود روانه شد، و هنگامیکه ازحران بیرون آمد هفتاد و پنج ساله بود، و زن خود سارا و برادرزاده خود لوط و همه اموال و اندوخته خود را برداشته به زمین کنعان داخل شدند... و در آنجا مذهبی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه راخواند... و چون قحطی در آن زمین شد ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط درزمین شدت میکرد، و چون نزدیک به مصر شد به زن خود سارا گفت: میدانم که تو زنی جوان و نیکو هستی، پس به اهل مصر بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود... و چون ابراهیم و سارا به مصر وارد شدند، مأموران فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند، پس وی را به حرم فرعو در آوردند، و فرعون بخاطر وی به ابراهیم احسان نمود و او صاحب میش ها و گاوان و خران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ولی خداوند فرعون و اهل خانه او را به سبب سارای زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت، و فرعون ابرام را خوانده گفت: این چیست که به من کردی؟ و چرا مرا خبر ندادی که او زوجه تو است، و گفתי که او خواهر من است؟ و اینک زوجه خودت را برداشته روانه شو. آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمایند" ... "پس ابراهیم از آنجا به سوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور در سرزمین جرا درخصوص زن خود سارا گفت که او خواهر من است. و ملک جرا مأمورانی فرستاد که سارا را به نزد او بردند. ولی خداوند در رویای شب بر ابی ملک ظاهر شده به وی گفت این زن زوجه دیگری است، و ابی ملک هنوز با اونزدیکی نکرده بود. پس گفت ای خداوند، مگر او خواهر من است، و آن زن نیز خود گفت که او برادر من است؟ به سادگی و پاکدستی خود این را کردم و خداوی را در رویا گفت: میدانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز از همین بابت ترا آگاه کردم که خطا نورزی و نگذاشتم که با او همخوابه شوی. پس الان زوجه این مرد را به او رد کن، زیرا که او پیغمبر است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و خداوند فرج های زنان ابیملک را بخاطر ابرام بست. پس ابیملک ابرام را نزد خود خوانده بدو گفت: به تو چه گناه کرده بودم که کارهای ناکردنی با من کردی؟ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد که فرج های زنان و کنیزان ابی ملک را دوباره باز کند تا اولاد بهم رساند. پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان به ابراهیم بخشید و زوجه اش سارا را به وی رد کرد و به سارا گفت: اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، پس زودتر از اینجا بروید" (سفر پیدایش، باب دوازدهم، ۱۰ و باب بیستم، ۲- ۸) .

همزمان با این ماجرا، لوط پیغمبر برادرزاده ابرهیم که همراه او از اور سرزمین کنعان آمده ولی به مصر نرفته است در شهر سدوم سکونت میگزیند، ولی محیط زندگی او برایش نا خوشایند است، زیرا مرد سدوم عمدتاً همجنس باز و لواط کارند (اصطلاحی که نام لوط آمده است). بهمین جهت خداوند دو فرستاده خود را به صورت دو مرد جوان نزد او میفرستد تا به وی خبر دهند که یهوه تصمیم به نابودی سدوم و ساکنان آن گرفته است:

"... و وقت عصر آن دو نفر وارد سدوم شدند و به خانه لوط درآمدند و وی نان فطیر پخت، پس تناول کردند. اما هنوز به خواب نرفته بودند که مردان شهر از جوان و پیر از هر جانب خانه لوط را احاطه کردند و به او گفتند آن دو مرد را که امشب به نزد تو درآمده اند نزد ما بیرون آر. آنگاه لوط نزد ایشان بیرون آمد و در را از عقب خود ببست، و گفت ای برادران من، زنهار بدی مکنید. اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم تا همگی شما آنچه در نظرتان پسند آید با ایشان بکنید، لکن کاری به این دومرد نداشته باشید. گفتند دور شو وگرنه با خود تو از ایشان بدتر کنیم. پس به لوط هجوم آوردند تا در را بشکنند، ولی آن دو مرد لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند و آن اشخاص را که بر در خانه بودند از خردو بزرگ کور کردند که قدرت پیدا کردن در را نداشته باشند. پس لوط گفتند که پسران و

دختران و دامادان خود و هر که را در شهرداری از این مکان بیرون آور، زیرا خداوند مارا فرستاده است تا آنها هلاک کنیم، اما بنظر دامادان لوط این سخن مسخره آمد و در شهر ماندند. و هنگام طلوع فجر آن دو فرستاده به لوط گفتند که در رفتن شتاب کند. و چون آفتاب طلوع کرد لوط و زن و دخترانش از سدوم بجانب صوغر بیرون رفتند، آنگاه خداوند بردو شهر سدوم و عموره باران گوگرد و آتش از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه آنها و نباتات زمین را واژگون ساخت. اما زن لوط از عقب خود نگرست و ستونی از نمک شد. و لوط از صوغر بیرون آمده با دو دختر خود به کوه در آمد و در مغاره ای سکنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت: اینک پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نمانده است که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شده و واقع شد که روز دیگر خواهر بزرگ به کوچک گفت اینک شب پیش پاپدرم همخواب شدم. پس امشب نیز او را شراب بنوشانیم و این بار تو با او همخواب شو تا هر دو نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک با او همخواب شد. و هر دو دختر لوط از پدر خود بار دار شدند، و دختر بزرگ پسری زانید که او را موآب نام داد و او پدر موآبیان است، و دختر کوچک نیز پسری زانید که او را بن عمی نام داد و وی پدر بنی عمون است" (خلاصه شده از سفر پیدایش، باب نوزدهم).

پس از مرگ ابراهیم، پسرش اسحاق جانشین او میشود، و چون بار دیگر کنعان دچار قحطی شده است در نظر میگیرد مانند پدرش به مصر برود، ولی این بار خداوند با نظر او موافقت نمیکند: "و خداوند فرمود اکنون تو به مصر فرود نیا، بلکه در جرار ساکن شو، و من تمام این زمین را به تو میدهم و ذریت ترا مانند ستارگان آسمان کثیر میگردانم و تمام زمین را به تو میبخشم و از ذریت تو جمیع ملت های جهان را برکت میدهم، زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و اوامر و احکام و فرایض مرا نگاه داشت" (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۱-۵).
در اشاره بدین نوشته تورات ولتر تذکر میدهد که احتمالاً خداوند در فرستادن این وحی فراموش کرده بود که غیر از موضوع ختنه فرزندان ذکور اسرائیل هیچگونه امر و حکم و فرضیه ای به ابراهیم ابلاغ نکرده بود.

به دستور یهوه، اسحاق به سرزمین جرار میرود، ولی وی نیز در آنجا درست همانند آنچه پدرش در مصر کرده بود زن خود را خواهرش معرفی میکند: "پس اسحاق در جرار اقامت نمود، و مردمان آنجا درباره زنش Rebecca (رفقه) که زنی نیکو منظر بود از او جويا شدند و او گفت که خواهر من است. پس چون مدتی در آنجا توقف نمود چنان اتفاق افتاد که ابیملک پادشاه از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با رفقه مزاح میکند. پس اسحاق را نزد خود خواند گفت همانا که این زوجه تست، و چرا گفتی که خواهر من است تا یکی از قوم من با او همخوابه شود و مارا به گناه بزرگی آورده باشی؟" (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۶-۱۰).

اسحاق دارای دو فرزند است بنام عیسو و یعقوب، که دو قلوبدنیا آمده اند، و چون عیسو زودتر از یعقوب متولد شده حقا جانشینی پدر را با او است، ولی در عمل فرزند دیگرش یعقوب، که بیشتر مورد علاقه مادر است، با توطئه ای که به طراحی مادرش ترتیب میدهد این حق پیغمبری را از او برادرش غصب میکند و بعدا یهوه خداوند نیز با علم بدین فریبکاری بر آن صحنه میگذارد:

"... و چون اسحق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت ترکش و کمان خویش را گرفته به صرا برووننجیری برای من بگیر خورشی چنانکه

دوست میدارم برای من ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم ترا برکت دهد. و چون اسحق به پسر خود عیسو سخن میگفت رفقه که زوجه اسحق بود شنید و رفته پسر خود یعقوب را خوانده گفت اکنون که عیسو به صحرا رفته بسوی گله بشتاب و دو بزغاله خوب از بزها برای من بیار تا از آنها غذایی برای پدرت بطوریکه دوست میدارد بسازم و آنرا نزد پدرت ببر تا بخورد و ترا قبل از وفاتش بجای عیسو برکت دهد... و رفقه جامه فاخر عیسو را گرفته به یعقوب پوشانید، و خورش و نانی که پخته بود بدست پسر خود یعقوب سپرد. پس یعقوب نزد پدر خود آمده گفت ای پدر، من نخست زاده تو عیسو هستم و آنچه بمن فرمودی کردم. الان برخیز و بنشین و از شکار من بخور... پس شراب برایش آورد و اسحق آن طعام و شراب را بخورد و برکت پیغمبری خود را به او داد. و چون از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، بمجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر، برادرش عیسو از شکار باز آمد و او نیز پدر خود نیز آورده بدو گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانم مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم. آنگاه لرزه بر اسحاق افتاد و گفت پس آن که بود که نخجبری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو او را برکت دادم؟ عیسو نعره عظیم و تلخ برآورده به پدر خود گفت ای پدرم یه من نیز برکت بده. گفت برادرت به حيله آمد و برکت ترا گرفت و او را بر تو سرور ساختم و همه برادرانش را نیز غلامان او گردانیدم و غله و شیره را رزق او دادم. به ناچار تو نیز برادر خود را بندگی خواهی کرد" (سفر پیدایش، باب بیست و هفتم، ۱ - ۴۰).

یعقوب بعدا به شهر ارام نزد خالوی خود میروتا با دختر او زناشونی کند، و در نهایت علیرغم منع مذهبی صریح تورات که یهودیان حق ازدواج با دو خواهر را در یک زمان واحد ندارد، هر دودختر او را به زنی میگیرد. در راه این سفر، خداوند در عالم خواب از بالای نردبانی که تا آسمان ادامه دارد بدو اعلام میکند که زمینی را که وی در آن خفته است به او و به ذریت او میبخشد: "... ذریت تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد و به مشرق و

من نیز حاضر خواهم بود او را یهوه خدای خودم بشناسم و از آنچه به من بدهد ده یک آنرا به او بدهم" (سفر پیدایش، باب بیست و ششم، ۱۸ - ۲۳). در ارام یعقوب پس از وصلت با لئو و راحل دختران او، گله او را همراه با دخترانش بر میدارد و به سوی کنعان فرار میکند و پس از آنکه در نیمه راه با خدا کشتی میگیرد به موطن خود باز میگردد.

در بازگشت یعقوب، پسر حمور رئیس قبیله که شکیم نام دارد عاشق دینا دختر یعقوب میشود و در جریان یک دیدار به زور با او همبستری میکند، و فردای آن از پدرش میخواهد که از این دختر برای او خواستگاری کند. حمور بدین منظور به ملاقات یعقوب می آید و به او و پسرانش میگوید که دل پسر شکیم شیفته دختر و خواهر شما است و چه بهتر که او را به زنی به وی بدهید و از این پس نیز دختران ما را برای جوانان خود به زنی بگیرید و دختران خود را

۲ -- ولتر درازبایی خود از کتاب مقدس، در اشاره بدین نوشته تورات از قول بولینگبروک محقق انگلیسی و بولانژه کشیش و مورخ فرانسوی نقل میکند که بر اساس مندرجات تورات، ظاهرا همه انبیاء بزرگ اسرائیل سابقه دزدی داشته اند، زیرا می بینیم ابراهیم با دروغی که به فرعون مصر میگوید از او عطایای فراوان میدوزدد، و یعقوب با فریب دادن پدرش برکت پیغمبری را از برادرش میدزدد و بعد هم دو دختر دانی خود را از پدرشان، و راحیل حق لبنان را از او میدزدد، و پسران راحیل دارانی میهمانان خود را، و فرزندان آنها ملت مصر را و بعد هم همه اموال کنعانیان را. و خود ولتر با طنز همیشه خویش میافزاید: این کفر گویان متوجه نیستند که بهر حال خداوند مصلحت خودش و قوم بر گزیده اش را بهتر از ما تشخیص میدهد.

و مغرب و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و من ترا در هر جانی محافظت فرمایم، و تا آنچه را که به تو گفته ام بجا نیاوردم رهايت نخواهم کرد" (سفر پیدایش، باب بیست و هشتم، ۱۳ - ۱۷). با اینهمه یعقوب در هنگام بیدار شدن بجای هر گونه سپاسگزاری میگوید که: "اگر یهوه به من نان دهد تا بخورم و رخت دهد تا بپوشم، و مرا به سلامت بخانه پدرم باز گرداند

نیز به جوانان ما به زنی بدهید، و در زمین ما ساکن شوید و در آن خانه بسازید و تجارت کنید. و بعدا خود شکیم به یعقوب و پسرانش پیشنهاد میکند که دختر را به زنی بدو بدهند و هر اندازه بخواهند مهریه و پیشکش از او بخواهند. بقیه داستان را از خود تورات بشنوید:" اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش به مکر سخن گفتند، پس بدیشان گفتند این کار برای ما ننگ است که خواهر خود را به شخص ختنه نشده است بدهیم، لکن بدین شرط با شما همدانستان میشویم که هر نکوری از شما ختنه شود، آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیرم و با شما ساکن شده یکقوم شویم، در غیر این صورت دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد. و سخنان ایشان به نظر حمور و پسرش شکیم پسند افتاد.... پس حمور و پسرش شکیم به دروازه شهر خود بر آمده به مردمان گفتند این مردمانی که نزد ما آمده اند صلاح اندیش ما هستند. پس بهتر است که در این زمین ساکن شوند و در آن تجارت کنند و دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. اما ایشان فقط بدین شرط با ما متفق خواهند شد که هر نکوری از ما ختنه شود چنانکه خود ایشان مختونند. پس همه کسانی که به دروازه شهر در آمدند بدین کار رضا دادند و هر نکوری از آنان مختون شدند... و در روز سوم که همه آنان دردمند و بستری بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه به شهر آمدند و همه مردان را کشتند، و حمور و پسرش شکیم را نیز به دم شمشیر کشتند و دینا را از خانه شکیم برداشته بیرون آمدند، و پسران یعقوب بر کشتگان آمده شهر را غارت کردند، و گله ها و رمه ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند، و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه درخانه ها بود تاراج کردند. پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت مرا به اضطراب انداختید و مرا نزد سکنه این زمین یعنی کنعانیان مکروه ساختید. و من در شماره نسبت بدانان قلیلیم، همانا که بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم. گفتند آیا او خواهر ما را بیعصمت کند؟ پس خدا به یعقوب گفت اینک که چنین شده بر خاسته به بیت نیل بر آ و در آن ساکن شو و در آنجا برای من قربانگاهی بساز. پس یعقوب به اهل خانه خود و همه کسانی که با وی بودند گفت خویشتن را ظاهر سازید و زختهای خود را عوض کنید تا بر خاسته به بیت نیل برویم. پس کوچ کردند و خدا خوف خود را بر شهر های گرداگرد ایشان بر قرار کرد که بنی یعقوب را تعاقب نکردند" (سفر پیدایش، باب سی و چهارم و سی و پنجم).

.....
 فرزند ارشد یعقوب یهودا است که برکت پیغمبری را از پدر دریافت میدارد. وی از دختر مردی کنعانی صاحب سه پسر بنام عیر و اونان و شیله میشود، و زنی به نام تامار برای پسر ارشدش عیرمیگیرد، ولی خداوند از عیر خوشش نمیاید و او را میمیراند. و یهودا پس از مرگ او، به پسر دومش اونان تکلیف میکند که به تامار زن برادر خود درآید تا حق برادر شوهری را بجا آورده نسلی برای خود پیدا کند. بقیه داستان را از زبان خود تورات بشنوید:"... لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود هنگامیکه به زن برادر خود درآمد بر زمین انزال کرد تا نسلی برای برادر خود ندهد. و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد و او را نیز بمیراند. و یهودا به عروس خود تامار گفت که اینک در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر سوم من شیله بزرگ شود، زیرا که مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد. پس تامار رفته در خانه پدر خود ماند. و چون روزها سپری شد یهودا نزد پشم چینان گله خود به شهری که پدر تامار در آنجا ساکن بود آمد. و به تامار خبر دادند که اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش میاید. پس وی رخت بیوه گی را از خویشتن بیرون کرده بر قعی به روی خود کشید و خود را در چادری پوشید و به دروازه شهر بنشست، زیرا دید که شیله پسر سوم یهودا بزرگ شده است ولی تامار را به زنی به او نداده اند. و چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود.

پس به سوی او میل کرد و گفت بیا تا به تو درآیم. مرا چه میدهی تا به من درآئی؟ گفت: بزغاله ای از گله برایت میفرستم. گفت: آیا گرو میدهی تا بفرستی؟ گفت: ترا چه گرو دهم؟ گفت مهر و زنار خود را و عصائی را که در دست داری. پس اینهارا به وی داد و بدو در آمد. و او از وی آبتن شد و برخاسته برفت و برقع را از روی خود برداشته رخت بیوه گی پوشید. و یهودا بزغاله را توسط دوست خود فرستاد تا گروها را از دست آن زن بگیرد، اما وی او را نیافت... و بعد از سه ماه یهودا را خبر دادند که عروس تو تمار زنا کرده است و اینک از زنا آبتن شده است. پس یهودا گفت وی را بیرون آورید تا سوخته شود. و چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت از مالک این مهر و زنا و عصا آبتن شده ام. یهودا آنها را شناخت و گفت او بی گناه است زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم... و چون وقت وضع حملش رسید اینک دو فرزند توأم در رحمش بودند. و چون میزاید یکی دست خود را بیرون آورد و درحال قابله ریسمانی قرمز گرفته بر دستش بست و گفت این اول بیرون آمد و دست خود را باز کشید و اینک برادرش بیرون آمد. پس او رافارص نامیدند و برادرش را زارح نامیدند. (سفر پیدایش، باب سی و هشتم، ۱ - ۳۰). ولتر در اشاره بدین وقایع نگاری کتاب مقدس مینویسد: "قاعدتا باید جای تعجب باشد که یک پیغمبر محترم، با موی سپید، در روز روشن و در کنار دروازه شهر با یک فاحشه روپوشیده مجامعت کند، ولی از این نیز بیشتر این موضوع جای شگفتی دارد که در شجره نامه ای که انجیل از عیسی مسیح آورده، عیسی از نسل یکی از همین دو پسر زنا زاده یهودا و تمار شناخته میشود: "...و ابراهیم اسحاق را آورد، و اسحاق یعقوب را، و یعقوب یهودا و برادران او را، و یهودا فارص و زارح را از تمار آورد، و فارص حصرون را، و... ویسا داود پادشاه را، و داود سلیمان را... و ایلعازرمتان را، و متان یعقوب یوسف شوهر مریم را، که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد" (انجیل متی، باب اول، ۱ - ۱۶).

پس از پیغمبران، نوبت به پادشاهان اسرائیل میرسد که در عین حال هم پادشاه و هم پیغمبرند: "و واقع شد در وقت عصر، که داود پادشاه از بسترش برخاسته بر پشت بام خانه گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو میکند و آن زن بسیار نیکو منظر بود. پس داود فرستاده درباره زن استفسار نمود، و او را گفتند که این بتشیع زوجه" اوریا" (سردار اسرائیل در جنگ با موآبیان) است. و داود قاصدان فرستاد که او را بیاورند، و چون او نزد وی آمده داود با او همبستر شد، پس او به خانه خود برگشت. و آن زن حامله شد و پیغام به داود فرستاد که من حامله هستم. پس داود اوریا شوهر او را نزد خود طلبید و به او گفت به خانه ات برو و پایهای خود را بشوی، و چنین قصد داشت که او در خانه با زوجه اش همبستر شود و پندارد که زنش از او حامله است. اما اوریا درخانه داود با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت. و داود را خبر دادند که اوریا به خانه خود نرفته است. پس داود به اوریا گفت مگر تو از سفر نیامده ای، پس چرا به خانه خود نرفتی؟ اوریا گفت که سربازان اسرائیل در اردوها ساکنند و بندگان آقایم در بیابان خیمه نشینند. چگونه من به خانه خود بروم تا بخورم و بنوشم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو قسم که این کار را نخواهم کرد. و داود که چنین دید بامدادان مکتوبی برای یوآب فرمانده جبهه جنگ در برابر بنی عمون نوشته پرست خود اوریا برای او فرستاد و درمکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در موضع مقدم جنگ بگذارید و عقبش را خالی بگذارید تا زده شود و بمیرد. و چون یوآب شهر را محاصره میکرد اوریا را در مکانی که میدانست مردان شجاع دشمن در آنجا میباشند گذاشت، و مردان شهر بیرون آمده با یوآب جنگ کردند و اوریا کشته شد.... و چون زن اوریا شنید که شوهرش مرده است برای او ماتم گرفت، و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه خود آورد. و او برایش پسری زانید". (کتاب دوم سموئیل، باب یازدهم). واکنش یهوه، خدای اسرائیل در برابر این جنایت در تورات چنین آمده

است: "... و خداوند به داود پیغام فرستاد که من خانه آقایت (شا نول نخستین پادشاه اسرائیل) را به تو دادم و زنان او را به آغوش تو انداختم، و اگر این برایت بس نبود باز هم چنین و چنان می‌کردم. پس چرا با زن اوریای حتی زنا کردی و شوهرش را به شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی؟ اینک می‌خواهی که زنان ترا پیش چشم تو گرفته به همسایه ات بدهم که در برابر آفتاب و پیش تمام اسرائیل با آنها بخوابد؟ با اینهمه گناه ترا عفو می‌فرمایم و تو خواهی مرد، لیکن پسر حرامزاده تو البته خواهد مرد (کتاب دوم سمونیل، باب دوازدهم، ۷ - ۱۴).

ظاهراً داود تا آخر عمر بر همین روال باقی ماند، زیرا که در تورات آمده است: "و داود پیغمبر پیر و سالخورده شد و هر چند او را لباس میپوشاندند گرم نمیشد، و خادمانش وی را گفتند به جهت آقای ما باکره ای جوان بطلبند تا در آغوش تو بخوابد تا آقای ما گرم بشود. پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و دوشیزه ای را بنام شونمیه یافته آوردند که بسیار نیکو منظر بود" (کتاب اول پادشاهان، باب اول، ۱ - ۳).

محققان متعددی در تورات نشانهایی از این یافته اند که داود پیغمبر همچنس باز نیز بوده است، و این استنباط از مرثیه ای ناشی میشود که داود پس از دریافت خبر مرگ نابهنگام یوناتان فرزند جوان و زیباروی شائول نخستین پادشاه اسرائیل درسوگ او سروده و متن آن در کتاب دوم سمونیل (باب اول، ۲۶ - ۳۷) آمده است: "ای برادر من یوناتان، برای من بسیار نازنین بودی، زیرا محبت من و تو تنها محبت دو برادر نبود، محبت مردان با زنان بود". با اینوصف همین داود بعداً بخاطر ارضای جبعونیان هفت پسر شائول را تسلیم آنان میکند تا به دارکشیده شوند، همچنانکه سردار و پسر عم شائول را که قبلاً با تطمع به خود جلب کرده و بدست او توطئه علیه شائول را به ثمر رسانیده بود تا خودش جانشین او شود، پس از رسیدن به سلطنت به شمشیر میمیرد و بعد در مراکش عزاداری میکند و عود مینوازد و سرود میخواند (کتاب دوم سمونیل، باب سوم، ۳۲ و ۳۳).

در خود تورات آمده است که داود زندگی اجتماعی خود را با راهزنی آغاز کرد و در رأس ششصد راهزن به غارت و کشتار در نواحی مختلف پرداخت و یکبار برای اینکه خبر کشتار او به اطلاع پادشاه اکیس نرسد همه مردان و زنان و حتی کودکان شیرخوار را سر برید (کتاب اول پادشاهان، باب بیست و هفتم). وقتیکه راهزنان علیه او عصیان میکنند و در صدد کشتنش بر می آیند، وی از خداوند چاره جویی میکند و یهوه بدو توصیه میکند که به سرزمین ثروتمند عمالقه دستبرد بزند تا این راهزنان در آنجا به غارت پردازند و از او راضی شوند (همان کتاب، باب سی ام). بعد از تصرف شهرک "رابا" که مردمش به سختی مقاومت کرده اند، داود دستور میدهد که همه ساکنان آنرا از وسط آره کنند و بعد در کوره های آجر پزی بسوزانند (کتاب دوم پادشاهان، باب دوازدهم).

و همین داود در تورات پسر خدا و نخست زاده او شناخته میشود که در کنار وی بر تخت نشسته است، و خود یهوه درباره او میگوید: "من گوسفندان خویش را طلبیده آنها را تفقد خواهم کرد، آنها را بچرانند، یعنی بنده خودم اود را، و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود امیر ایشان خواهد بود" (کتاب حزقیان نبی، باب سی و چهارم، ۱۱ - ۲۴).

"و واقع شد که ابشالوم پسر داود نبی را خواهری نیکو صورت بنام تامار بود و امنون پسر دیگر داود او را دوست میداشت. و امنون چنان گرفتار خواهر خودش تامار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. و امنون دوستی داشت بنام یوناداب

بن شمعی که برادر زاده داود بود، و مردی بسیار زیرک بود. و او وی را گفت ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر میشوی؟ امنون وی را گفت که من تمار خواهر خودم را دوست میدارم و نمیتوانم با او کاری کنم. و یوناداب ویرا گفت بر بستر خود خوابیده تمارض نما، و چون پدرت برای عیادت تو بیاید وی را بگو تمنا اینکه خواهر من تمار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را درنظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم. پس امنون خوابیده تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد امنون به پادشاه گفت تمنا اینکه خواهرم تمار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم. و داود نزد تمار فرستاده گفت الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز. و تمار به خانه برادر خود امنون رفت و او خوابیده بود، و آرد گرفته خمیر کرد و پیش او قرصها ساخته آنها را پخت و تابه را گرفته آنها را پیش او نهاد. اما امنون از خوردن ابا نمود و گفت همه کس را از نزد من بیرون کنید و همگان از نزد او بیرون رفتند. و امنون به تمار گفت خوراک را به اتاق بیاور تا از دست تو بخورم، و تمار قرصها را که ساخته بود گرفته نزد برادر خود امنون به اطاق آورد، و چون پیش او گذاشت تا بخورد او وی را گرفته به او گفت ای خواهرم بیا با من بخواب. تمار وی را گفت: نی، ای برادرم، مرا ذلیل مساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود و این قباحت را به عمل میاور زیرا من ننگ خود را کجا ببرم؟ پس تمنا اینکه به پادشاه بگویی و او مرا از تو دریغ نخواهد نمود. لیکن امنون نخواست سخن وی را بشنود و بر او زور آور شد و با او خوابید. و چون از مجامعت فارغ شد بر وی بغض نمود و وی را گفت برخیز و برو. او وی را گفت چنین مکن زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من میکنی بدتر است از آن ظلم دیگری که با من کردی. لیکن او نخواست که وی را بشنود. پس خادمی را که او را خدمت میکرد خوانده گفت این دختر را از نزد من بیرون کن و در راز عقبش ببند. و خادم او را بیرون کرده در راز عقبش بست. و تمار جامه رنگارنگ خود را که دختران باکره پادشاه بدان ملبس میشدند دریده و خاکستر بر سر خود ریخت، و برادرش ابشالوم وی را گفت که ای خواهرم اکنون خاموش باش چون برادرتو است و از اینکار متفکر مباش. پس تمار در خانه برادر خود ابشالوم در پریشانحالی ماند (کتاب دوم سموئیل، باب سیزدهم، ۱ - ۱۲).

در همین تورات (سفر لاویان، باب بیستم، ۱۷) بصورت فرمان مستقیم یهوه به موسی گفته شده است که "کسیکه عورت خواهر خود را کشف کند باید در مقابل چشمان پسران قوم خود منقطع (نابود) شود" ولی ظاهراً این حکم یهوه پسر پادشاه پیغمبر را شامل نشده، زیرا به روایت خود تورات دو سال بعد از این ماجرا، امنون به دستور داود در ضیافتی که ابشالو ترتیب داده است شرکت میجوید و در آنجا بدست برادرش کشته کشته میشود. اندکی بعد از آن ابشالو علیه پدرش داود، پسر خدا و شبان او و پادشاه و پیغمبر اسرائیل، قیام میکند و در این قیام همه مردم جانب ابشالوم را میگیرند: ".... و پیروان ابشالوم روز بروز زیادتر میشدند، و کسی نزد داود آمده او را خبر داد که دل‌های مردان اسرائیل به ابشالوم گرویده است، و داود به تمامی خادمان خود که با او در اورشلیم بودند گفت برخاسته فرار کنیم والا ما راز ابشالوم نجات نخواهد بود. پس پادشاه و تمامی اهل خانه اش با وی رفتند و پادشاه تنها ده زن را که متعه او بودند برای داشتن خانه وا گذاشت" (کتاب دوم سموئیل، باب پانزدهم، ۱۳ - ۱۶).

.....
 سلیمان پیغمبر (وپادشاه)، پسر داود و بتشیع (همان زنی که داود پیغمبر با او زنا کرده و بعد شوهرش رادر جبهه جنگ به قتل رسانیده بود)، علیرغم همه آن داستانهای محیر العقول که به وی نسبت داده شده، در دوران چهل ساله پادشاهی خود نه پیروزی نظامی مهمی بدست می آورد و نه حدود قدرتش از سرزمین کوچک اسرائیل فراتر میرود. در عوض از راه ازدواج با

دختر فرعون مصر و اتحاد با هیرام پادشاه صور، دوران آرامشی را برای کشور خود فراهم می آورد که حاصل آن رونق اقتصادی و ساختن بناهای بسیار است، نظیر آنچه را مسس دوم مصر کرده بود. دوران پادشاهی این پیغمبر با برادرکشی آغاز میشود، زیرا داود پدر او در ماه آخر زندگانش به اغوای بتشبع مادر سلیمان، به تفصیلی که در تورات آمده، ولیعهد قانونی خود را از جانشینی خلع میکند و سلیمان رادر جای او میگذارد، و سلیمان در آغاز پادشاهی خود برای اینکه از شر این برادر مزاحم راحت شود او را بدین گناه که قصد ازدواج با کنیز پدرش را دارد به قتل میرساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۱ - ۲۶). علیرغم همه این واقعتهای تاریخی، در تورات و مخصوص در قرآن چنان در شکوه آسمانی و زمینی این سلیمان داد سخن داده شده که احتمالاً در مورد هیچ شخصیتی سیاسی یا مذهبی دیگر تاریخ جهان نظیر ندارد،

زیرا که نه تنها آدمیان و سرزمینهای افسانه ای آنسوی دریاها و قاره ها جمعا در اختیار او گذاشته شده اند، بلکه جن و شیطان و باد و آب و مرغان و موران و ماهیان نیز همگی سر به فرمان او دارند: "... و باد صرصر را مسخر سلیمان گردانیدیم تا او را به هر سرزمینی که مورد نظرش باشد ببرد، و شیاطین مسخر او کردیم تا برایش در دریا غواصی کنند یا در دستگاه حکومتش به کارهای دیگر بپردازند (انبیاء، ۸۱ - ۸۲)، و سپاهیان سلیمان را از جن و انس و مرغان فرمودیم که در رکابش حاضر آیند (نمل، ۱۷)، و اجنه را فرمان دادیم که به اذن پروردگار شان کمر به خدمت او ببندند، و به هر کدام از آنان که سرپیچید عذاب آتش سوزان چشاندیم، و آن اجنه برای سلیمان هر چه میخواست از کاخها و نقوش و ظروف بزرگ و دیگهای عظیم ساختند (سبا، ۱۲ - ۱۳)، زیرا که وی نزد ما بسیار مقرب بود، و نیکو بنده ای بود که پیوسته به نزد ما تضرع میکرد" (سبا، ۳۰).

نمونه ای از این تضرع را خود تورات در کتاب " غزل غزلهای سلیمان"، مجموعه اشعاری که سلیمان نبی درباره محبوبه ناشناس خود سروده نقل کرده است: "... مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و به سیب های تازه سازید، زیرا که بیمار عشق هستم. دست چپ دلدارم زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش کشیده است، محبوبه ام از آن من است و من از آن او هستم. ای محبوبه من، چشمانت از پشت برقع مثل چشمان کبوتر است. لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت زیبا است. دو پستانت مثل دو آهوی دو قلو است که میان سوسن ها میچرند. از لبهایت شهد عسل میچکد و زیر زبانت عسل و شیر است. محبوبه من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت، و احشایم برای او به جنبش در آمد. برخاستم تا در را به رویش باز کنم، اما دلدارم باز کشته و رفته بود. ای دختران اورشلیم، شمارا قسم میدهم که اگر محبوبه مرا بیابید وی را بگوئید که من بیمار عشق هستم. اگر بپرسید که محبوبه من کیست، بدانید که او سفید و سرخ فام است. چشمانش کبوتران نزد نهرهای آب است. لبهایش سوسن ها است که از آنها مرصافی میچکد. دستهایش حلقه های طلا است که به زبرجد منقش باشد. ساقهایش ستون مرمر بر پایه های زر ناب است. دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است ای محبوب من، ای دختران اورشلیم!

ای محبوب من، پاهایت در نعلین چه زیبا است! حلقه های ران هایت مثل زیورهاست که صنعت دست صنعتگر باشد. ناف تو کاسه مدوری پراز شراب است. دو پستانت مثل دو بچه دوقلوی آهوانند. گردنت مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشبون است. قامتت مانند درخت خرماس و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفست مثل سیب است و دهانت مانند شراب بهترین. ای دلدار من، کاشکی مثل برادر من بودی که پستانهای مادرم را مکید، تا چون ترا بیرون مییافتم میبوسیدم و رسوایم نمیساختند". در قرآن سلیمان بنده شایسته ای است دانسته شده است که " (بقره، ۱۰۲)، ولی در خود تورات در همین باره آمده است:

".... سلیمان سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را دوست میداشت، و همه این زنان از امتهائی بودند که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که به ایشان درنیاوند و ایشان نیز به شما درنیاوند، مبادا که دل شما را به پیروی از خدایان خود مایل گردانند. ولی سلیمان اطاعت امر خداوند را نکرد و خودش به آنها درآمد. و او را هفتصد زن عقدی و سیصد جاریه بود. و زناش دل او را از خداوند یهوه برگردانیدند، و در وقت پیری سلیمان واقع شد که برخی از این زنان او را به پرستش خدایان بیگانه مایل ساختند، و دل او مانند دل پدرش داوود با خدایش کامل نبود. پس به دنیال عشتورت خدای صیدونیان و ملکوم بت عمونیان رفت و به خداوند شرارت ورزید و درکوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که بت مو آبیان است و جهت مولک بت بنی عمون بنا کرد و بجهت همه زنان بیگانه خود که برای خدایان خویش بخور میسوزانیدند و قربانیها میگذرانیدند بهمین ترتیب عمل نمود. پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد، و به او امر فرمود که پیروی خدایان غیر را ننماید، اما او آنچه را که خداوند به او امر فرموده بود بجا نیاورد. پس خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل را نمودی البته سلطنت را از تو پاره کرده به بنده ات خواهم داد، لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت داود نخواهم کرد، اما از دست پسترت آنرا پاره خواهم کرد (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، بندهای ۱ تا ۱۲).

سلیمان از فاحشه ای بنام راحاب صاحب فرزندی بنام بوغز میشود که از او نیز درنسب نامه عیسی مسیح در انجیل لوقا یاد شده است خود این بوغز بر خلاف دستور اکید یهوه با زنی از قبیله موآب وصلت میکند بی آنکه این بار یهوه این گناه را به روی خودش بیاورد. با همه تجلیلی که در تورات و انجیل و قرآن از سلیمان شده است، وی از نظر تاریخی پادشاه خود کامه فاسد و ستمگری است که پشت ملت خود را در زیر فشارهای مالی و اجتماعی خم میکند و تمام شورشهایی که بدین مناسبت از جانب توده های محروم انجام میگردد توسط سربازان مزدور و غالباً اجنبی اودر خون غرق میشود. تجلیل تورات از وی اختصاصاً بخاطر بنای معبد بزرگ یهوه در اورشلیم است و نه بخاطر حکمت و عدالتی که به وی نسبت داده میشود. ولی ساختمان این معبد به قیمت کار اجباری دسته جمعی هفتاد هزار بار برو هشتاد هزار سنگتراش و ده ها هزار بنا بمدت سیزده سال تمام میشود (کتاب اول پادشاهان، باب پنجم، ۱۵). کار شاق درمعدن هزاران کارگر را هر ساله تلف میکند. بردگی به بیرحمته ترین صورت آن برقرار است و طبقه حاکمه با اتکاء به سلیمان، خود را مالک روح و جسم مردم میدانند (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۱ - ۱۵). خود سلیمان به نوشته تورات ۱۴۰۰ ارابه با ۱۲۰۰۰ ارابه ران و ۴۰۰۰۰ طویله دراختیار شخصی خویش دارد (کتاب اول پادشاهان، باب چهارم، ۲۶) و حرمسرای او شامل ۷۰۰ زن عقدی و ۳۰۰ جاریه و چند هزار کنیز است (کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم، ۴).

" و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ۶۶۶ وزنه طلا بود... و سلیمان ۲۰۰ سپر طلای چکشی ساخت برای هر سپر ۶۰۰ مثقال طلا بکار برده شد، و ۳۰۰ سپر کوچک طلای چکشی که برای هر سپر ۳۰۰ مثقال طلا به کار برده شد، و تخت بزرگی ساخت و آنرا به طلای خالص پوشانید، و تخت را شش پله و پا انداز زرین بود که به تخت پیوسته بود، و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه او نیز از زرخالص بود" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب نهم).

ولتر در "دیکسیونر فلسفی" خود در فصل مربوط به سلیمان حساب کرده است که ارزش صد و سه هزار تالان طلا و یک میلیون و سیزده هزار تالان نقره که به نوشته تورات از داود به ارث به سلیمان رسید بدون احتساب بهای جواهرات، به تسعیر زمان ولتر یک میلیارد و صد و نوزده میلیون لیره استرلینگ معادل با ۲۶ میلیارد فرانک فرانسه زمان او بوده است، و مینویسد که چنین رقم پولی در مجموع دنیای آن زمان هم در جریان نبود، و اگر واقعا چنین ثروتی در اختیار سلیمان بود، وی دیگر چه نیازی داشت که کشتی های افسانه ای خود را در جستجوی طلا به افریقا بفرستد؟

چیزی که مسلم است که هزینه همه این و لخرجی های پیغمبرانه سلیمان بدوش طبقه دهقان و کارگر تحمیل میشد و به قول ویل دورانت همین فشار طاقت فرسا بود که ساختار اجتماعی جامعه یهوه را متزلزل کرد و انفجار و دویارگی کشور یهوه را بیفاصله پس از مرگ سلیمان باعث شد.

پرونده قضائی این پادشاهی که در آئینهای توحیدی مظهر عدالت معرفی شده است بنوبه خود بهتر از پرونده اجتماعی او نیست. وی در همان آغاز سلطنت خود چنانکه گفته شد برادر بزرگترش را علیرغم سوگندی که در معبد باد کرده است میکشد (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۲۵) و یوآب سردار پیر داود را که در تحکیم سلطنت خاندان او نقش اساسی داشته در درون معبد یهوه به قتل میرساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۳۱)، و "شمعی" سپید مو را که داود سوگند موکد خورده بود که به جانش تجاوز نکند سر میبرد (همانجا، ۴۶)، هر چند که در این مورد خود داود نبی به هنگام مرگ به سلیمان وصیت کرده بود که این رقیب قدیمی او را - که خودش قسم خورده بود او را نکشد - در اولین فرصت به قتل برساند (کتاب اول پادشاهان، باب دوم، ۹). در ارزیابی شخصیت این بزرگترین پادشاه تاریخ یهود، ه. ج. ولزدر تاریخ معروف خود مینویسد: "همه آنچه کتاب مقدس در باره این پادشاه خردمند به ما ارائه میدارد، وی را بیش از پادشاهی خردمند مردمی آدمکش، فریبکار، مذبذب و خرافاتی با عدم تعادل روانی و حاکم بر ملتی که ایمان مذهبی استوار از همسایگانش ندارد معرفی میکند" و تذکر میدهد که بیرحمی ها و تجمل طلبی ها و حرمسرای چند صد نفری او ما را بیش از هر چیز بیاد امپراتوران رومی و سلطان های عثمانی میاندازد. فراموش نکنیم که معابدی که وی برای سولوخ و عشتارته، خدایان زنان غیر یهودی خودش در بالای تپه زیتون بنا کرد، بمراتب از معبدی که در اورشلیم برای یهوه ساخت بزرگتر بود. بموازات همه اینها پرونده حکمت و فضل افسانه ای سلیمان نیز پرونده ای چندان پر افتخار نیست، زیرا که بر اساس بررسیهای محققان، کتاب امثال سلیمان تورات که همه اشتهار سلیمان به خردمندی از آن آمده است، کتابی است که در سالهای ۸۰ تا ۳۰ پیش از میلاد مسیح تقریباً بطور کامل از یک کتاب قدیمی مصری به عبری ترجمه و بعداً توسط خود خاخام های مترجم بنام سلیمان بنیانگذار معبد اورشلیم نامگذاری شده است.

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود نمونه هایی از این "امثال" سلیمان را آورده است که از جمله آنها چنین است: "چهار مسیر است که پیشاپیش نمیتوان آنها را مشخص کرد: مسیر عقاب در هوا و مار در روی خاک و کشتی در دریا و آلت مرد در داخل فرج زن"، و "چهار حیوان را خداوند بصورت کوچکترین موجودات روی زمین آفرید: مورچه و خرگوش و ملخ و سوسمار". نقل این نمونه از کلمات قصار سلیمان نیز جالب است که "لبهای زن اجنبی عسل را میچکاند و دهان او از روغن نرمتر است، لیکن آخر او مثل افسنتین تلخ است و مثل شمشیر دو دم برنده است، بنا بر این طریق خود را از او دور ساز و به درختانه او نزدیک مشو". و در همین تورات آمده است که سلیمان خودش هفتصد زن عقدی داشت که بسیاری از آنان زنان اجنبی بودند.

.....

با مرگ سلیمان دوران "پادشاهان بزرگ" اسرائیل پایان مییابد و دوره "پادشاهان کوچک" آغاز میشود که تا سال ۵۸۷ پیش از میلاد، یعنی تا هنگام سقوط اورشلیم بدست نبوکدنصر (بخت النصر) پادشاه بابل و اسارت بابلی یهودیان ادامه مییابد. هشتاد و دو پادشاه در این مدت بر اورشلیم حکومت میکنند که تقریباً همه آنها به قتل میرسند. تاریخ اسرائیل در این سالها یک سریال تاریک توطئه، برادر کشی، فرزند کشی، فریبکاری خیانت و جنایت است که در همه آنها یهوه، خدای اسرائیل، نقش اصلی را دارد. رحبعام، پسر و جانشین سلیمان که به تبعیت از پدر خود ۱۸ زن عقدی و ۶۰ متعه و ۳۰۰ کنیز دارد، در روز آغاز سلطنت خود به نمایندگان همه مردم اسرائیل که به تبریک او آمده و به وی گفته اند که "پدر تو یوغ ما را چنان سنگین کرد که کمرمان را شکست و اکنون تو بار بندگی ما را سبکتر کن تا ترا بهتر خدمت کنیم"، میگوید که سه روز بعد برای گرفتن پاسخ بنزد او باز میگردند بدانان میگوید: "پدرم یوغ شما را سنگین ساخت اما من یوغ شما را سنگین تر خواهم کرد، پدرم شما را به تازیانه ها تنبیه مینمود، اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد، چونکه انگشت کوچک من از کمر پدرم کلف تر است" (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم، ۳ - ۱۴). یورام نواده سلیمان هنگام آغاز سلطنت همه برادران و شمار زیادی از خویشاوندانش را میکشد. پسر او اخزنا پس از یکسال پارشاهی با همه نزدیکانش بر اثر توطئه ای بقتل میرسد. پس از مرگ او مادرش عتلیا فرزندان خودش و همه افراد خاندان سلطنتی را از دم تیغ میگذراند تا خودش سلطنت کند. ولی پس از شش سال یکی از پسران او بنام یو آش که بدست عمه کاهنه خود از مرگ نجات یافته است علیه او میثورد و مادرش را میکشد و خودش به پادشاهی میرسد و اندکی بعد خود او نیز در بستر خواب گردن زده میشود. پسرش امازیا سلطنت خود را با کشتن همه کسانی که او را به پادشاهی رسانیده اند آغاز میکند، ولی پس از مدتی مردم بر او میثورند و او از اورشلیم فرار میکند و در راه به قتل میرسد و پسرش اوریا شاه میثورد. این بار اوریا بخاطر بد رفتاری با کاهنان بدست یهوه به بیماری خوره مبتلا میشود و تا آخر عمر در خانه خود زندانی میماند و پسرش یونام بجای او سلطنت میکند که چندی بعد پدرش را به بهانه اینکه از جذام مرده است سر به نیست میکند. ابی بلخ پسر جدعون چماغداری را اجیر میکند و به دست آنها هفتاد برادر خود را بر روی سنگی گردن میزند تا حکومت خود را بدون رقیب ادامه دهد. از شش پادشاهی که در عرض ده سال به حکومت میرسند پنج نفر کشته میشوند و این سری کشتارها صد و ده سال تمام ادامه مییابد، همچنانکه جنگ خانگی میان دو کشور یهودا و اسرائیل که پس از مرگ سلیمان با تجزیه کشور او آغاز شده یکصد سال بطول میانجامد. در این مدت بارها پرستش یهوه بدست پادشاهان اسرائیل موقوف میشود و پرستش بعل و ملکارتو فحشای مقدس و قربانی کودکان جای آنرا میگیرد.

جنگهای پایان ناپذیر این پادشاهان با اقوام همسایه یا با خودشان، هر باره مرگ و ویرانی بیشتری را برای یهودیان به همراه می آورد. تورات یکی از نمونه های آنرا چنین حکایت میکند: "و قحطی سخت در سامره بود، زیرا که بنهد پادشاه ارام آنرا محاصره کرده بود، و اینک سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یکربیع قاب چلغوزه به پنج پاره نقره فروخته میشد. و چون پادشاه اسرائیل بر باره شهر گذر مینمود زنی نزد وی فریاد بر آورده گفت ای آقایم پادشاه مرا مدد کن. پس پادشاه او را گفت ترا چه شده؟ عرض کرد این زن دیروز به من گفت پسرت را بده تا بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. پس پسر مرا پختیم و خوردیم، و روز دیگر وی را گفتم اینک پسرت را بده تا او را بخوریم، اما او پسر خود را پنهان کرده است" (کتاب دوم پادشاهان، باب ششم، ۲۴ - ۲۹).

هرج و مرج داخلی دولت یهود و ناامنی مزمن آن سرانجام بخت النصر پادشاه بابل را وامیدارد تا اورشلیم را مستقیماً به اداره خود درآورد، و بدین ترتیب به تاریخ پادشاهی یهود پایان داده میشود. این ماجرا در خود تورات چنین آمده است: "پس نبوکدنصر پادشاه کلدانیان خانه خداوند را در اورشلیم به نجاست آمیخت و ظروف خانه خدا و خزانه های خدا و گنجهای پادشاهان را تماماً به بابل برد و خانه خدا را سوزانید و حصار اورشلیم را منهدم ساخت و جوانان و پیران را به شمشیر کشت و بقیه السیف آنها را به بابل به اسیری برد که تا زمان سلطنت پادشاهان فارس در بندگی او و پسرانش بودند، تا آنکه پس از هفتاد سال خداوند کورش پادشاه فارس را برانگیخت و وی در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد که کورش پادشاه فارس میفرماید یهوه خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را به من داده و امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم" (کتاب دوم تواریخ ایام، باب سی و ششم، ۱۴ - ۲۳).

کورش بازگشت قوم اسرائیل را به سرزمین خود تسهیل میکند و حتی هزینه تجدید بنای معبد ویران شده اورشلیم را چنانکه تورات با ستایشی بسیار حکایت میکند از خزانه پادشاهی ایران میپردازد. با این همه، به نوشته کتاب یرمیا نبی از صد و پنجاه هزار یهودی که در بابل به اسارت بسر میبرد تنها سی هزار نفر حاضر به بازگشت به وطن میشوند و بقیه آنان ترجیح میدهند به زندگی کم و بیش مرفهی که در دوران تبعید در بابل برای خود فراهم آورده اند ادامه دهند و فقط از دور فرزندان خوب اسرائیل باشند، آزمایشی که میبایست دوهزار و پانصد سال بعد در مورد بازگشت یهودیان کشورهای جهان غرب به کشور باز یافته خودشان تکرار شود. یهودیان که به اورشلیم باز میگردند پس از طی ۳۰۰ کیلومتر راه پیاده، به مقصد میرسند و به باز سازی معبد اورشلیم میپردازند، ولی این کار با چنان کندی انجام میگیرد که بنای معبد تنها در زمان پادشاهی داریوش به پایان میرسد. تقریباً ششصد سال بعد بار دیگر این معبد بدست سربازان رومی بکلی ویران میشود و بعد، با حمله اعراب جای خود را به مسجد عمر میسپارد، بطوریکه امروز تنها قسمتی از دیوار حصار خارجی آن بنا م دیوار ندبه بر سر پا است.

در زمان عیسی، در سر زمین اسرائیل که مستعمره روم است پادشاه تازه ای بنام هرودیوس روی کار می آید که دست نشانده امپراتوری روم است. وی نیز، که لقب کبیر دارد، به سنت پادشاهان گذشته اول همه رقبا و مخالفین خود و بعد زن خویش و سه فرزندش را بقتل میرساند، و اندکی بعد از مرگ او و ظهور و مرگ عیسی، به پادشاهی دوباره اسرائیل بدست لژیون های تیتوس، امپراتور روم، در روزی که تقویم یهودی آنرا نهم ماه آب سال ۳۸۳۰ از خلقت دنیا میداند (۲۹ اوت سال ۷۰ میلادی) بطور نهایی پایان داده میشود.

* * *

در میان ۱۲۴،۰۰۰ پیامبری که تنها در مدت دوهزار سال و آنهم منحصر در منطقه کوچکی از خاورمیانه از جانب خداوند برای جهانیان فرستاده شده اند، پنج تن مقام اولوالعزم دارند که ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله از زمره آنانند. از دیدگاه تورات و انجیل ابراهیم مظهر موجودیت قوم یهود و موسی مظهر هویت تاریخی و مذهبی آن تلقی میشوند و مجتمع "تاریخی - مذهبی" اسرائیل از ترکیب این دو پدید آمده است و از نظر قرآن ابراهیم پدر مشترک هردو قوم یهود و عرب و نخستین مسلمان تاریخ (بقره، ۱۳۱) و موسی بزرگترین پیامبر پیش از محمد و کسی است که با خدا از روبرو سخن گفته است. با همه اینها، در هزاران صفحه از برسیهای تاریخی

و تحقیقی پژوهشگران تاریخ مذاهب در سه قرن اخیر اساسا موجودیت تاریخی این هر دو نفر مورد تردید و در بسیاری موارد مورد انکار قرار گرفته است.

تورات ابراهیم را اولین یهودی معرفی میکند که یهوه، خدای اسرائیل، با او مستقیما تماس میگردد، و بی مقدمه به وی اطلاع میدهد که در نظر گرفته است از نسل او قومی را به زیادی ستارگان آسمان و غبار زمین و ریگهای دریا پدید آورد و سرزمینی را در میان نیل و فرات برای همیشه بدانان ببخشد، به این شرط که آنها نیز بعد از این پسران خود را ختنه کنند، و موجودیت تاریخی قوم اسرائیل عملا با این میثاق یهوه و ابراهیم آغاز میشود (سفر پیدایش، باب هفدهم، ۸ - ۱۱).^۳

پژوهشگران متعدد تاریخ مذاهب در کشورهای مختلف اروپایی و امریکایی، در قرن گذشته و قرن حاضر در بررسیهای تاریخی و تحقیقی و مذهبی خود بدین نتیجه رسیده اند که شخصیتی بنام ابراهیم، بدانصورت که در تورات آمده است، اصولا وجود خارجی نداشته است، بلکه در دورانی بسیار متاخر تر چنین شخصیتی توسط کاهنانی که در سالهای بعد از اسارت بابلی نویسندگان واقعی تورات بوده اند برای تثبیت هویت تاریخی مشخصی جهت قوم یهود ساخته شده است. از نظر این پژوهشگران تاریخ در این زمینه با یک افسانه اسطوره ای روبرو است و اسامی ابراهیم و غالب افراد خانواده او بطوری که در تورات آمده است در واقع اسامی شهرهای مختلف بین النهرین هستند که آنها را در لوحه های باستان شناسی مکشوفه در اور و ماری مربوط به قرن هیجدهم پیش از میلاد و الواح کاپادوکی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد و الواح اوگاریت (راس الشمره کنونی) مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد و نیز الواح مصری مربوط به قرن بیستم پیش از میلاد عینامیتوان یافت. در متون توراتی، شخصیت ابراهیم بسیار ناشیانه ساخته شده، چنانکه همراهان ابراهیم در مهاجرت وی به کنعان که در باب دوازدهم سفر پیدایش تنها زن او سارا و برادرزاده اش لوط و چند مستخدم دانسته شده اند، در خود کنعان تبدیل به عشیره بزرگی میشوند که ۳۱۸ نفر از آنها به تنهایی مجموع نیروهای چهار امپراتوری منجمله بابل و ایلام را درهم میشکنند (سفر پیدایش، باب چهاردهم). بر اساس همین بررسیها، یکی از انگیزه های اصولی اختراع داستان ابراهیم و وعده یهوه به دو که تمامی ارض کنعان را به ذریت او خواهد داد، و جعل داستانهایی بعدی، این بوده است که فرماندهی ادعایی یهوه را در جنگلهای پیاپی قوم یهود برای تصرف کلیه شهرها و سرزمینهای کنعان ناشی از یک مشیت الهی وانمود کنند که مقدمات آن از بسیار پیش از آن در میثاق یهوه با ابراهیم فراهم شده بوده است.

۳ - عهد نامه ای که درباره آلت تناسلی قوم اسرائیل میان خدا و پیغمبرش امضاء شده است، احتمالا عهدنامه تاریخ بشری است، زیرا در این قرارداد آفریدگار کائنات پیوند خود را با قوم برگزیده خویش در گرو بریده شدن چند سانتیمتر پوستی قرار میدهد که خود او آن را بر آلت های آنان رویانیده است، و اگر بود و نبود آن تا بدین اندازه مهم بود برای او هیچ اشکالی نداشت که آنرا اساسا رویانیده باشد. تعبیرهای بعدی علمای الهیات درباره منافع بهداشتی ختنه، صرفا کوششی برای توجیه این عهد نامه توجیه ناپذیر بوده است، زیرا که نه خدا پزشک خصوصی قوم یهود است و نه میلیاردها نفر مردمی که از زمان ابراهیم تا کنون ختنه نشده اند در شرایط بهداشتی نا مطلوبتری از ختنه شده ها زیسته اند، و اتفاقا بخش بزرگی از این میلیاردها نفر، از پیروان غیر مستقیم همان آئینی هستند که به دنبال پیمان خداوند درباره آلت تناسلی پیروان ابراهیم پا به وجود میگذارد. اهمیتی که آلت پسران اسرائیل برای خدا دارد در حدی است که درده جای دیگر تورات (سفر پیدایش، باب هفدهم و باب سی و چهارم، سفر تثنیه، باب های دهم و سی ام، کتاب یوشع، باب پنجم و کتاب یرمیا، باب چهارم) نیز موقدا مورد تذکر قرار گرفته و ظاهرا همپایه اهمیتی است که تورات برای خروج اسرائیل از مصر و صدور ده فرمان کوه سینا و بنای معبد سلیمان در اورشلیم قائل شده است. با اینهمه، و علیرغم این برداشت توراتی که ختنه فرزندان ذکور اسرائیل ابتکار خاص خداوند یهوه در مورد قوم برگزیده خودش بوده است، مدارک متعدد باستان شناسی و تاریخی نشان داده اند که این سنت نیز، مانند تقریبا همه دیگر اسطوره های تورات، از تمدنها و سنتهای ماقبل توراتی اقتباس شده است و چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح در مصر و بعدا نیز از کنعان و فنیقیه معمول بوده است، چنانکه در یکی از نقوش گوری باستانی در نزدیکی هرم سکره، مربوط به ۲۴۰۰ سال پیش از میلاد، نحوه این عمل ختنه در روی پسر بچه ای هشت تا ده ساله بدقت مشخص شده است (دائرة المعارف بریتانیکا در مقاله Circumcision). اقوام دیگر سامی، منجمله اعراب نیز از دورانهای کهن با این سنت آشنا بوده اند.

در نوشته های پیامبران پیش از دوران اسارت بابلی یهودیان، یا آنچه به نام آنان در دورانهای بعدی نوشته شده و بعداً بدین پیامبران نسبت داده شده است، هیچ تأکید خاصی بر ابراهیم و نقش تاریخی و قومی او نمیشود و تمام اهمیتی که بدو داده شده مربوط به دوران بعد از این اسارت است که کاهنان یهود ضرورت استفاده از شیوخ قدیمی خود و ساختن روایتی را که یهوه را از راه این شیوخ در کلیه تحولات تاریخی قوم یهود دخالت مستقیم دهد احساس کرده اند. در تمام این اسطوره سازیها ابراهیم یک یهودی عادی است که به دلایل ناشناخته ای که به خود یهوه مربوط میشود مورد توجه خاص خداوند قرار گرفته است، ولی دارای همه نقاط ضعف و اشتباهات و حتی نادرستی ها و فریبکاری ها و دروغگوییهای یک بشر معمولی است که در تورات به تفصیل از آنها سخن رفته است.

همین ابراهیم در دو کتاب دیگر "توحیدی" هویتی بکلی متفاوت با هویت توراتی خود پیدا میکند که در آن نیز در برداشت انجیلی آن با برداشت قرآنی اختلاف اصولی دارد، و این اختلاف طبعاً ناشی از اختلاف هدفهای کتابهای توحیدی در نتیجه گیریهای مورد نظرشان از نقل داستان ابراهیم و ویژگیهای آن است. هدف نویسندگان تورات از آوردن ابراهیم به صحنه، چنانکه گفته شد، دادن بعدی آسمانی به تاریخ قوم یهود از طریق تکیه بر میثاقی است که میان یهوه - خدای اختصاصی یهود - با ابراهیم برقرار شده است، بدین جهت در آن نه صحبتی از دعوت ابراهیم به آئین توحیدی به میان میآید، نه ابراهیم بتی را میشکند، نه قانونی را می آورد، نه به آتش افکنده میشود و نه معجزه ای میکند. افسانه توراتی ابراهیم از اول تا به آخر تنها بر اساس تثبیت شیخوخت یهودی او و اعلام موجودیت قوم یهود ساخته شده است و هیچ انگیزه ای بیرون از این در آن راه ندارد.

انگیزه انجیل از توجه خاص به ابراهیم، انگیزه دیگری است که مستقیماً از ایدئولوژی مسیحیت میگیرد، و براین اصل متکی است که راز قداست ابراهیم را در ایمان و خلوص وی به خداوند و در نکونی او باید جست و نه صرفاً یهودی بودن او. در این مورد در خود عهد جدید آمده است: "خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت. ولی آیا در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ قبل از ختنه شدن او بود یا بعد از آن؟ البته قبل از او بود، و این خود علامتی بود برای اثبات خدا او را پیش از آنکه ختنه شده باشد به خاطر ایمانش نیک شمرده بود. از این رو ابراهیم پدر همه کسانی است که به خدا ایمان می آورند و نیک شمرده میشوند، حتی اگر مختون نباشند، و همچنین پدر کسانی است که مختون هستند، ولی نه تنها به خاطر اینکه ختنه شده اند، بلکه بخاطر اینکه از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت پیروی میکنند" (رساله پائولوس رسول به رومیان، باب چهارم، ۹ - ۱۲). در قرآن همین ابراهیم بصورتی معرفی میشود که هم با ابراهیم تورات متفاوت است، هم با ابراهیم انجیل، زیرا نقشی که قرآن از او میطلبد نه تثبیت اصالت تاریخی قوم یهوه است، نه تأیید اصل "ختنه قلبی" مسیحیت، بلکه بت شکنی توحیدی است که خود محمد پیام اسلامی خویش را بر آن بنیاد نهاده بود، با این نتیجه گیری که اسلام از ازل وجود داشته است و یهودیت و مسیحیت تنها جلوه های ناقص و ماقبل اسلامی آن بوده اند. بدین جهت همه آنچه درباره ابراهیم پس از مهاجرت به کنعان در تورات آمده در قرآن نادیده گرفته شده است به استثنای تولد معجزه آسای اسحاق و قربانی اسماعیل که برای تکمیل نقش ابراهیم ضروری بوده است. در عوض صحنه های تازه ای بدین ماجرا افزوده شده است از قبیل بت شکنی ابراهیم و رفتن او در آتش و بنیانگذاری خانه کعبه بدست او. در یک

ارزیابی کلی میتوان میان ابراهیمی که در تورات تصویر شده است با ابراهیم قرآن همان تفاوتی را یافت که میان یک گله دار یهودی و یک امام جماعت مسلمان میتوان یافت.

در تورات ابراهیم (آبرام) یکی از سه فرزند مردی بنام تارح معرفی میشود که در شهر اور در سرزمین کلد (بین النهرین) سکونت دارد و به علتی نامعلوم به اتفاق فرزندش ابراهیم و همسر او سارا، ولوط و فرزند پس دیگرش، از این شهر به سوی ارض کنعان مهاجرت میکند ولی در نیمه راه در شهر بزرگ حران بار اقامت میافکند و از آن پس تا پایان عمر ۲۰۵ ساله خویش در این شهر میماند. در تورات تصحیح شده است که ابراهیم در هفتاد سالگی تارح در دو بیست و پنج سالگی وفات یافت، بدین ترتیب ابراهیم هنگام عزیمت به کنعان ۱۳۵ سال داشته است و نه چنانکه تورات نوشته است ۷۵ سال ولتر در اشاره به این تناقض از سه قدیش معروف مسیحی سن اوگوستن و سن اتین و سن ژروم نقل قول میکند که حل این مشکل در اختیار خداوند است، زیرا عقل بشر در این مورد قاصر است.

بعد از مرگ تارح خداوند به ابرام صلاح اندیشی میکند که بسوی کنعان برود، و آبرام هفتاد و پنج ساله به اتفاق زن نازای خود سارا و برادرزاده اش لوط و چند دیگر از همراهان خویش به کنعان میروند و آبرام در آنجا در بلوطستانی نزدیک حبرون ساکن میشود و قربانگاهی برای خداوند میسازد. ولی چندی بعد در سرزمین کنعان قحطی میشود و وی این بار به صلاح اندیشی خداوند به مصر میرود که در آنجا فراوانی نعمت است، و در مدت اقامت خود به نحو شرافتمندانه ای که شرح آنرا در صفحات پیش خواندید صاحب گاو و گوسفند و شتر فراوان میشود و به کنعان باز میگردد. در تمام این جریان، از کلد گرفته تا مصر، ابراهیم نه بتی را میشکند، نه کسی را به خدا پرستی دعوت میکند، نه معجزه ای از او بروز میکند.

در قرآن همین ابراهیم فرزند مردی به نام ازرمرفی میشود که بت پرست دو آتشه ای است، بطوریکه ابراهیم که با فیض الهی به یکتا پرستی گرویده و حتی به تصریح قرآن مسلمان شده است (آل عمران، ۶۷) یا پدرش در این باره محاجه میکند و بت ها را میشکند و بت پرستان شهر او را بدین گناه در آتش می افکنند ولی پروردگار آتش را بروی گلشن میکند:

"وما به آتش فرمان دادیم که برای ابراهیم آرامش و خنکی به همراه آورد و آن کسانی را که قصد سوزاندن او را داشتند شرمند ساخته، و او را به همراه لوط به سرزمینی که بدان برکت داده بودیم فرستادیم" (انبیا، ۶۹-۷۱)

در جای دیگری از قرآن گفته شده است که بدنبال دومین مناقشه ابراهیم با پدر بت پرستش، وی را خود میراند و ابراهیم سرزمین خویش را برای همیشه ترک میگوید (مریم، ۴۲-۴۹). در شرح وقایع مربوط به اقامت ابراهیم در ارض کنعان، تورات ماجرائی را نقل میکند که تقریباً همه مفسران آنرا بی پایگی به شوخی نزدیکتر دانسته و کوشیده اند تا تعبیرهای مختلفی برای توجیه آن بیابند. طبق این داستان، در آن موقع که ابراهیم در حبرون ساکن شده است و برادرزاده اش لوط از او جدا شده است و در سدوم بسر میبرد، چهار پادشاه قدرتمند منطقه خاور نزدیک، کدرلا عمر پادشاه ایلام، امرافل شاه بابل، اریوک شاه الاسار و تدعال "پادشاه امت ها" سپاهیان سدوم و عموره را در نبردی شکست میدهند و غنائم جنگی بسیاری همراه خود میبرند که لوط همه اموال او از جمله آنها هستند، و چون یکی از نجات یافتگان این جنگ ماجرا را در بلوطستان ممری به آبرام اطلاع میدهد وی به خشم میآید و ۳۱۸ تن از خانه زادن خود را بیرون آورده

در عقب ایشان تا شهر دان میتازد، و بعد از شکست دادن دسته جمعی آنان همچنان تا "حوبه که در شمال دمشق واقع است" آنها را تعاقب میکند و آنگاه همه اموال غنیمتی را از ایشان باز میگیرد و لوط و اموال او را با زنان و مردان باز می آورد (سفر پیدایش، باب چهاردهم، ۱ - ۱۶). بدین ترتیب از یک سو ابراهیم که تنها با زن خود و چند تن از کسانش به کنعان مهاجرت کرده است (سفر پیدایش، باب پنجم، ۱۲) ناگهان ۳۱۸ خانه زاد پیدا میکند و از سوی دیگر این ۳۱۸ خانه زاد نه تنها چهار ارتش متحد از نیرومندترین کشورهای زمان خود را شکست میدهند، بلکه شبانه تا چند صد کیلومتر فاصله نیز به تعاقب آنها میشتابند.

به روایت تورات در هنگام اقامت ابرام در کنعان، خداوند در بلوستان بطور ناشناس همراه با دو نفر دیگر به دیدار او میآید و ابرام برای میهمانان خود غذایی از گوساله بریان و شیر و عسل تهیه میکند که آنان با میل میخورند (سفر پیدایش، باب هجدهم، ۱ - ۱۵)، ولی در قرآن این سه نفر ملائکی معرفی میشوند که از جانب خدا نزد لوط فرستاده شده اند، و چون جوهر انسانی ندارند غذای تهیه شده توسط ابراهیم و همسرش را نمیخورند، و سر انجام خودشان را به ابراهیم معرفی میکنند (هود، ۷۰ - ۷۹).

در روایت تورات چون سارا زنی نازا است که فرزندی به ابراهیم نداده است، خود او از ابراهیم میخواهد که با کنیز مصریش هاجر همخوابگی کند تا از او فرزندی بیاورد، و این فرزند که اسماعیل نام میگیرد از دید قرآن نیای بزرگ اعراب است و کسی است که بعدا به اتفاق پدرش خانه کعبه را بنا میکند تا بیت الحرام عالم اسلام قرار گیرد در این مورد متن تورات برای مسلمانان اصولاً موهن است، زیرا حاکی است که: خداوند به هاجر گفت اینک پسری خواهی زائید که نامش را اسماعیل خواهی گذاشت و او مانند خری وحشی خواهد بود که دست وی به ضد هر کس خواهد بود و دست هر کس به ضد او، و هاجر خداوند را بنام خواند (سفر پیدایش، باب هفدهم، ۱۷ - ۱۳).

در روایت تورات، سارا بعد از آنکه خودش به امر خداوند در نود سالگی صاحب فرزند میشود، از اینکه با اجازه قبلی خود او هاجر کنیز او از ابراهیم پسری به وجود آورده است پشیمان میشود و از شوهرش میخواهد که این کنیز و فرزند او را از خانه بیرون کند، و ابراهیم نیز با آنکه قبلاً به این کار راضی نیست به فرمان خداوند یهوه بهمین ترتیب عمل میکند و هاجر را به اتفاق فرزندش اسماعیل با دست خالی به بیابان بنرشیب میفرستد، ولی در آنجا خداوند چاه آبی بدانها میدهد و هاجر و اسماعیل در این بیابان ساکن میشوند و پس از رشد اسماعیل مادرش زنی از زمین مصر برایش میگیرد و اسماعیل تا به آخر عمر ۱۳۷ ساله خود در اسرائیل میماند و صاحب دوازده فرزند میشود و همانجا نیز به خاک سپرده میشود بی آنکه گذارش به بیرون از سرزمین کنعان افتاده باشد. ولی در روایت قرآن ابراهیم هاجر و فرزندش را در صحرای عربستان مسکن میدهد (ابراهیم، ۳۷) و بعد خود او همراه با اسماعیل خانه کعبه را بنا میکند (حج، ۲۶) و آنرا بیت الحرام آینده عالم اسلام قرار میدهد: ۴

۴ - طبق روایت اسلامی خانه کعبه پیش از آفرینش کائنات ساخته شده بود. به روایت طبری، بعد از آنکه آدم و حوا از بهشت رانده شدند آدم به جزیره سراندیب (سری لانکای کنونی) و حوا به جده در عربستان و ابلیس به گرگان افتادند و آدم و حوا دویست سال جدا از یکدیگر بسر بردند تا خداوند توبه آنها را پذیرفت و اجازه داد که دوباره به یکدیگر بیوندند و بدین ترتیب این دو در کوره عرفات نزدیک مکه همدیگر را باز یافتند و جبرئیل به فرمان خداوند به آدم خانه سازی و کشت گندم و تهیه آرد و گاو آهن آموخت، و در نتیجه آدم خانه ای شبیه خیمه در محل کنونی کعبه برای خود و همسرش ساخت که ده هزار از ملائکه ناظر بنای آن بودند و برای اینکار از پنج کوه مختلف در سینا و حیره و بین النهرین و لبنان و کنعان برایش سنگ آوردند. پس از وقوع طوفان نوح این خانه به زیر آب رفت، ولی مدتی بعد دوباره بدست ابراهیم و فرزندش اسماعیل از نو ساخته شد و این بار حجرالاسود، سنگ سیاهی که طبق روایات اسلامی از بهشت نازل شده بود و طبق روایاتی دیگر ملکی بود که مأموریت نظارت بر آدم و حوا را در باغ بهشت داشت ولی به گناه سهل انگاری مجازات شد و بصورت سنگی سیاه درآمد، توسط این دوازده جبرئیل دریافت و در محل کنونی آن در مقام ابراهیم نصب شد. بموجب بررسیهای علمی این

"... و ابراهیم را در آن مکان دادیم تا آنرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران پاکیزه نگاه دارد (حج، ۲۶) ، و خانه کعبه را مقام امر و مرجع دین مقرر داشتیم و مقام ابراهیم را محل پرستش خود قرار دادیم و از ابراهیم و اسماعیل پیمان گرفتیم که حرم ما را از بتها بپردازند (بقره، ۱۲۵)، و ابراهیم بما عرض کرد که پروردگارا، من ذریه خودم را در این وادی بی کشت و زرع که نزد بیت الحرام تو است برای بپاداشتن نماز مسکن دادم، تو این شهر را مکاتی امن مقرر فرما و من و فرزندانم را از پرستش بتان دور نگاه دار (ابراهیم، ۳۵) ". ولی درست در همین سالهائی که ابراهیم و اسماعیل به روایت تورات ابراهیم در ارض کنعان بعد از درگذشت همسرش سارا، در صد و چند سالگی خود زنی تازه میگیرد و در طول زمان از او صاحب شش فرزند میشود، و سر انجام در ۱۷۵ سالگی در میگذرد و در همان ارض کنعان خاک سپرده میشود. به نوشته چند تن از مورخان اسلامی (طبری، ابن قتیبه، ابن الاثیر) ابراهیم زنی دیگر نیز از قوم عرب میگیرد که از او پنج پسر دیگر پیدا میکند.

در باره فرزندان ابراهیم که به امر خداوند میبایست قربانی شود و بعدا خدا از قربانی او بدست پدرش منصرف میشود، همین اختلاف فاحش میان روایات تورات و قرآن وجود دارد، زیرا در تورات این فرزند اسحاق پسر دوم ابراهیم شناخته شده در صورتیکه مسلمانان او را اسماعیل پسر ارشد وی میدانند (صافات، ۱۰۱ - ۱۰۷).

موضوع قربانی اسحاق نیز یکی از تناقض های مهم تورات است، زیرا که به گفته تورات سارا در ۱۲۷ سالگی مرده است، و چون وی اسحاق را در نود سالگی زائیده بوده درین صورت اسحاق که به فاصله کوتاهی پیش از مرگ سارا برای قربانی برده شده است میبایست ۳۷ ساله باشد در صورتیکه به تصریح تورات سیزده ساله بوده است. تناقضی مهمتر در همین زمینه این است که تورات در چند جای پیاپی از اسحاق به عنوان فرزند یگانه ابراهیم در ماجرای قربانی نام میبرد، در صورتیکه ابراهیم به گفته خود تورات در این موقع فرزند ارشدی بنام اسماعیل نیز داشته است.

در مورد پیمان ابراهیم با خدا همچنان روایت تورات و قرآن کاملاً با یکدیگر اختلاف دارند. در تورات آمده است که وقتی که خداوند به ابراهیم قول داد که در مقابل ختنه شدن فرزندان ذکور قوم او، او نیز از رود نیل تا رود فرات را به ذریه وی واگذار خواهد کرد، ابراهیم از خدا نشانی بر این پیمان خواست و خداوند بدو گفت که گوساله ماده ای سه ساله و بز ماده ای سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری را بگیرد و آنها را دو شقه کن و هر پاره ای را مقابل جفتش بگذار (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۹ - ۱۱) ولی در قرآن در همین زمینه آمده است: " و ابراهیم گفت: خداوندا، بمن نشان داده که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد؟ خدا فرمود: مگر در این باره شکی داری؟ عرض کرد: شک ندارم، ولی میخواهم اطمینان قلب پیدا کنم. و خداوند گفت: پس چهار پرنده را بگیر و آنها را قطعه قطعه کن و این قطعات را روی بلندیهای مختلف بگذار و سپس آنها را بسوی خود بخوان تا با شتاب بسوی تو بیایند، و دریابی که خداوند توانا و دانا است" (بقره، ۲۶۰).

سنگ یک meteorite است که هر ساله صدها هزار مشابه آن در ابعاد غالباً کوچکتر بصورت کوچکتر بصورت شهاب تا قب در خشکی ها و دریا های مختلف جهان فرو میافتد، و نمونه های فراوانی از آنها را در موزه های زمین شناسی بسیاری از کشورها میتوان یافت. متوریت کعبه از ادوار بسیار کهن در عربستان شناخته شده بوده و پیش از اسلام نیز در خانه کعبه حفظ میشده است.

دویست سی سال پیش، ولتر دردیکیونر فلسفی خود واقعیتها ی تاریخی مربوط به ابراهیم را چنین خلاصه کرد:

" اگر داستان ابراهیم را نه از دیدگاه مقدسی که روح القدس نوشته است و درباره آن چون و چرانی نمیتوان کرد، بلکه از نظر بررسی صرفا تاریخی نگاه کنیم، قبول اینکه این پسر کوزه گری بنام تارح که زندگیش درکلده از ساختن و فروختن بتهای سفالی بزرگ و کوچک میگذشته، از یکطرف پدرقوم آسمانی یهود درارض کنعان باشد و از طرف دیگردر چند صد فرسخی آنجا شهر مکه را دربیابانی خشک و استوانی برای فرزندان زمینی خود آنهم درسنین صدو پنجاه سالگی خویش ساخته باشد دشوار بنظر میرسد، زیرا که اگر این پدر مشترک همه ادیان توحیدی آدمی جهانگشا بود میبایست بجای سرزمین خشک و بیحاصل کنعان به سراغ تصرف سرزمین آباد و پر نعمت آشور رفته باشد، و اگر گله دار ساده ای بیش نبود نمیتوانست به سرزمینی آنقدر دوردست برود تا در آنجا خانه ای برای خدا بسازد. کتاب مقدس بما میگوید که ابراهیم هنگام مرگ پدرش تارح کوزه گر در سرزمین حران هفتاد و پنج سال داشت. و باز همین کتاب مقدس درجائی دیگر به ما میگوید که این تارح دویست و پنج سال عمر کرد و بدین ترتیب ابراهیم که در هفتاد سالگی او متولد شده بود در هنگام مرگ پدر صد و سی و پنج سال داشت، و درچنین سن و سالی بود که از یک سرزمین بت پرست به سرزمین بت پرست دیگری مهاجرت کرد، و تازه به محض رسیدن به آنجا بخاطر فرار از قحطی بدستور خداوند به ممفیس در مصر رفت که دویست فرسنگ با آنجا فاصله داشت، و زبان مردم آنرا هم نمیفهمید. در این سفر سارا زن بسیار جوان خود را که درمقایسه با خود او که صد و چهل سال داشت تقریبا بچه بشمار می آمد، زیرا که شصت و پنج سال بیشتر نداشت، همراه داشت و وقتیکه به مصر رسید، قطعا با الهام از روح القدس به فکر افتاد که او را بجای زن خود خواهرش معرفی کند تا شاید از این بابت به نان و آبی برسد، و عملا نیز به گوسفندو گاو و الاغ و ماده الاغ و شتر و غلام و کنیز فراون رسید، بطوریکه بعدا به هوس تجدید این برنامه روح القدس افتاد و بار دیگر پادشاهی را در صحرا جرا یافت که او نیز عاشق سارا شد که در آن هنگام فقط نود سال داشت، و باز هم این مرد خدا او را خواهر خود معرفی کرد و باز هم بره و گاو و شتر و غلام و کنیز فراوان دریافت داشت. البته چنانکه بسیاری از مفسرین و محققین و علمای الهیات ما در تفسیرهای متعدد روشن کرده اند در همه اینها مصلحتی درکار بوده که عقل ما از درک آن قاصر است، و بهر حال در باره پدر همه مومنین جز با خلوص و ایمان کامل سخن نمیتوان گفت".

تناقضات فراوانی که در باره ابراهیم در تورات و قرآن وجود دارد، از همان آغاز اسلام مورخان و مفسران مختلف قرآن را به تلاشهای بیحاصلی برای توجیه این نوع تناقض ها واداشته است که نمونه های آنرا در کتابهای متعدد آنان (تاریخ و تفسیر کبیری طبری، سیره النبویه ابن هشام، معارف ابن قتیبه، صحیح بخاری، کشف الاسرار میبیدی، التبیان طوسی، تفسیر الکبیر رازی، جامع الاحکام قرطبی، ذیل المعرب جوالیقی، قصص الانبیاء، نجار، البلدان یاقوت، قصص الانبیاء ثعلبی، مروج الذهب مسعودی، آثار الباقیه بیرونی، طبقات الکبری ابن سعد، دلاله الحائرین ابن میمون و مجمل التواریخ و القصص) میتوان یافت.

برخی از این مورخان کوشیده اند تا میان ابراهیم و زرتشت ارتباط دور یا نزدیکی بیابند. مثلا مجمل التواریخ مینویسد که "اندر عهد گشتاسپ زرتشت بیرون آمد و گشتاسپ دین وی بپذیرفت، و گویند او نهمین پسر بود از آن ابراهیم خلیل علیه السلام" (مجمل التواریخ و القصص) و در

برهان قاطع آمده است که " زرتشت به زبان پهلوی و نیز در روایتی سریانی نام ابراهیم پیغمبر است" ، و طبری در تاریخ بزرگ خود نقل میکند که: " بنا بر برخی روایتها زرتشت در آغاز در بیت المقدس ساکن بود و سپس به نفرین استادش ارمیاء از آنجا به عراق رفت" (اخبار الرسل و الملوك، جلد اول).

* * *

داستان موسی، شاه فصل تورات و یکی از شاه فصل های قرآن همانند داستان ابراهیم با همه آب و رنگ تقدسی که در طول قرون بر آن زده شده است و با آنکه منبع الهام آثار فراوان هنری و ادبی قرار گرفته است، از نظر شمار بسیار از پژوهشگران و کارشناسان تاریخ مذاهب و نیز باستان شناسان عصر حاضر اسطوره ای بیش نیست که نه تنها اصالت تاریخی ندارد، بلکه درست بالعکس شواهد و قرائن تاریخی بر این حکم میکنند که این اسطوره مدتها بعد از دوران فرضی که تورات برای آن قائل شده، توسط کاهنان یهودی با هدف بنیانگذاری موازین و ضوابط مذهبی و حقوقی معینی برای آئین یهود ساخته و پرداخته شده است. این نظریه عمدتاً بر این واقعیت تکیه دارد که بر خلاف کلیه شخصیت‌های تاریخی بزرگ و کوچک دیگری که در جهان کهن نقش‌هایی در درجات مختلفی از اهمیت ایفا کرده اند، از شخصیتی به نام موسی در هیچیک از نوشته ها و لوحه ها و کتیبه ها و آثار هنری یا مذهبی تمدنهای باستانی شرق و غرب، بجز در خود تورات نشانی وجود ندارد.

قرانت نوشته های هیروگلیف مصر باستانی توسط شامپولین باستان شناس فرانسوی در اوایل قرن نوزدهم، و ترجمه هزاران سنگنوشته و لوحه و پاپیروسی که از آن هنگام تا به امروز در کاوشهای فراوان باستان شناسی در سرتاسر مصر بدست آمده است، امروز تمام وقایع تاریخی مربوط به فراعنه ۲۰۷ گانه تاریخ مصر را از زمان منس نخستین فرعون مصری در ۵۱۵۰ سال پیش تا آخرین آنها در ۲۳۳۷ سال پیش با توجه به جزئیات روزمره زندگی بسیاری از آنها مشخص کرده است، مثلاً اینکه اولین فرعون در حدود ۵۱۰۰ سال پیش در موقع شکار توسط یک گراز وحشی کشته شده است. یا اینکه سیپ تح و مینپ تح دو فرعون سلسله بعدی از یک پامیلنگیده اند، یا اینکه رامسس پنجم از بیماری آبله در گذشته و آمنوفیس سوم که قد کوتاهی در یک متر و پنجاه و شش سانتیمتر داشته و غالباً به درد دندان گرفتار بوده، در عرض ده سال ۱۰۲ شیر را شکار و بدست خود کشته است. و با همه اینها، در این مجموعه هزاران لوحه و سند، کوچکترین اشاره ای در ارتباط با وقایعی در حد اعلا خارق العاده، مثلاً اینکه آب رود نیل در عرض یکروز تبدیل به خون شده باشد، یا اینکه تمام چهار پایان مصر بصورتی ناگهانی و یکجا مرده باشند، یا اینکه در یک نیمه شب معین تمامی فرزندان ارشد میلیونها خانواده مصری منجمه و ليعهد خود فرعون و حتی نوازندگان گاوها و گوسفند های مصری سر بریده شده باشند، یا اینکه یک فرعون با سواران و سپاهان و ساز و برگ خود در دریای سرخ غرق شده باشد، نمیتوان یافت. و نه تنها چنین اشاره هائی را در هیچ مدرک مصری نمیتوان یافت، در هیچ مدرک بابلی، آشوری، فنیقی، یونانی و لاتینی نیز نمیتوان یافت.

بهرتر است یکی از نخستین و درعین حال از جالبترین ارزیابیهای را که در این زمینه صورت گرفته، از زبان ولتر در دیکسیونر فلسفی او عیناً برایتان نقل کنم:

" آیا میتوان قبول کرد که مردی بنام موسی وجود خارجی داشته باشد، ولی از چنین مردی که میتوانسته است دستگاه طبیعت را به میل خود تغییر دهد و آنرا بارها و بارها از مسیر خود

منحرف سازد و از معجزات خارق العاده او، حتی یک کلمه در تاریخ مصریان سخنی گفته نشده باشد، و مورخان کنجکاو یونانی چون هرودوت و سانخونیاتون و مانتون و مگاستن نیز مطلقاً بدو اشاره ای نکرده باشند؟ یوسف فلاویوس، مورخ معروف یهودی، که هر چرا که به سود قوم یهود بوده در کتاب تاریخ خود جمع آوری کرده است، نتوانسته است حتی یک کلمه از هیچیک از مورخان متعددی که به مناسبت‌های مختلف به آنان استناد میکنند نقل کند که ارتباط با موسی و معجزات او داشته باشد، و شاید تنها معجزه واقعی همین باشد که آب رودخانه نیل تبدیل به خون شده باشد، و تمام پسران ارشد خانواد‌های مصری یک‌شبه گردن زده شده باشند، و دریا به دو نیمه شکافته شده و آبهای آن چو دیوار بر دو طرف چپ و راست آن معلق مانده باشد، و با همه اینها هیچ نویسنده ای چه در خود مصر چه در هیچ جای دیگر روی زمین از چنین رویدادهائی حرف نزده باشد و ملتهای مختلف نیز این رویدادها را بکلی از یاد برده باشند، در انتظار آنکه تنها یک قوم کوچک ذره بینی، چند هزار سال بعد از همه این وقایع، آنها را برای ما حکایت کند؟ این موسی که همه جهان متمدن باستانی از وجود او بی خبر بود تا روزی که ظاهراً یک پادشاه خاندان سلطنتی مصری پتو لومه (بطلموس) هوس کرد نوشته های یهودیان را به یونانی ترجمه کند، واقعا که میتواند باشد؟ وقتی که این نوشته ها ترجمه شد قرنها بود که افسانه های شرقی همه آنچه را که در آنها به مردی بنام موسی نسبت داده شده بود در باره خدای یونانی با کوس حکایت کرده بودند، یعنی گفته بودند که باکوس از دریائی که در پیش پایش خشک شده بود گذشته بود و آب رودخانه را تبدیل به خون کرده بود، و عصای خود را به صورت اژدها در آورده بود. همه این قصه ها در قالب ترانه های مستانه در میگساریهائی که به افتخار باکوس، خدای شراب، ترتیب می یافت تکرار میشد بی آنکه کسی کمترین خبری از وجود قوم کوچک تازه رسیده و بیابان نشین و فقیری بنام قوم عبری در سرزمینی بنام فلسطین داشته باشد. آنچه میتوان با واقع بینی بیشتری گفت این است که این صحرا گردان تازه وارد پس از اشنائی با فنقیانی که در این سرزمین مستقر بودند با افسانه های ملی و مذهبی آنان آشنا شدند و از آنها بصورتی ناشیانه و بی آنکه ظرافتی در نقل آنها بکار برده باشند رونوشت برداشتند. زبان شناسان ما بطور روشن نشان دادند که حتی کلماتی چون ادونائی، الیاهو، الوهی - الوها که در نزد قوم یهود معنی خدا را دارد همه ریشه فنیقی دارند."

به نوشته فولتر محقق سر شناس تاریخ یهود: "واقعیت این است که الیرغم همه روایات سنتی، ما هیچ مدرک قابل قبولی نه تنها درباره شخصیت موسی بلکه اصولاً در باره وجود چنین کسی در دست نداری، نه نوشته ای از آن دوران، نه لوحه ای، نه اشاره ای که بر اسالت تاریخی او صحه بگذارد و یا دسته کم نام ساده ای از او ببرد، و الزاماً باید این فریضه باور نکردنی را بپذیریم که بزرگترین شخصیت تاریخ یهود فقط در عالم تخیل قوم خودش وجود خارجی داشته است." و به نوشته محقق دیگر، چارلز بوکور: "همه عناصر تاریخی و تحقیقی در مورد قدم وجود واقعی پیامبری بنام موسی چنان اتفاق نظر دارند که تقریباً با قاطعیت کامل میتوان نتیجه گرفت که شخصیت محوری تاریخ یهود و بنیان گذار آئین یهود هرگز وجود خارجی نداشته و همه تاریخ زندگانی او، از سبدهی که در درون آن به امواج رود نیل سپرده شده تا آئین تدفین او در دره بیت فعور در عربات موآب، داستانی ساختگی بیش نیست." حتی در مورد مرگ او نیز، به قول مارتین بوبر در کتاب معروف او بنام موسی: "احتمالاً خود یهوه وظیفه گور کنی و دفن موسی را بعهده داشته است، زیرا نه هیچ کسی از حضور خود در این مراسم سخنی گفته، نه هیچ کسی ادعای شناسائی قبری را برای او کرده است." و اندنبرگ مورخ و استاد هلندی تاریخ مصر در همین راستا تذکر میدهد که مردی بنام موسی، در مقام رهبر آزادی بخش قوم یهود و قانون گذار آن و بنیان گذار مذهب آن حقایب یکی از شخصیت‌های برجسته تاریخ جهان باشد، و

با این همه عجیب است که نسلهائی پیاپی از باستان شناسان علیرغم پوششهای فراوان و پی گیر خویش به کمترین نشان قانع کننده ای بر وجود واقعی این شخصیت پر آوازه دست نیافتند، و همه آنچه ما درباره این ناشناخته سرشناس میدانیم منحصر از تورات میاید، یعنی از کتابی که اصالت خودش مدتهاست به اندازه اصالت موسی مورد تردید قرار گرفته است.^{۱۰} باز هم محقق دیگر، روش تریو، استاد کانادائی تاریخ مذاهب، یاد آور میشود که اگر تا به هنگام انحلال دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون) مسئله وجود یا عدم وجود تاریخی موسی نمیتوانست اصولاً مطرح شود، این واقعیت که امروز نیز علیرغم از میان رفتن هر مانع و مشکلی در این باره همچنان برای این معما راه حلی پیدا نشده است - منتها این بار بدین جهت پیدا نشده است که هیچ مورخ و هیچ پژوهشگری برای تأیید افسانه توراتی مردی بنام موسی به مدرک قابل توجهی دست نیافته است - میتواند خود دلیل قابل قبولی بر این فرضیه باشد که در اصالت تاریخی این قهرمان افسانه ای جای تردید بسیار وجود دارد.^{۱۱} تذکر معروف زیگموند فروید در این مورد بارها مورد نقل قرار گرفته است که "سلب مالکیت یک ملت از شخصیتی که این ملت او را بزرگترین شخصیت تاریخی خود میشناسد بیگمان برای هیچ محقق یا مورخی کاری دلپذیر نیست، هر چند که گاه بحکم وظیفه خود راهی جز این نداشته باشد".^{۱۲} دو شخصیت بزرگ دیگر قرن گذشته، فویرباخ در آلمان و زنان در فرانسه اظهار نظر هائی مشابه دارند. ارنست رنان این واقعیت را نیز یاد آوری میکند که نه تنها در هیچ قسمت از کتاب داوران تورات و دیگر نوشته های مربوط بدین دوران داوران و دوران پادشاهان اسرائیل از مقام استثنائی موسی در تاریخ یهود سخنی بمیان نمی آید، بلکه حتی نام ساده او را ولو یکبار، در هیچیک از این نوشته ها نمیتوان یافت.

خلاصه داستان موسی، آنطور که به تفصیل در "سفر خروج" تورات آمده، چنین است: یهودیانی که در زمان حکومت یوسف، پسر یعقوب، به مصر مهاجرت میکنند و در آنجا اقامت میگزینند و تشکیل خانواده میدهند، در طول تبدیل به اقلیت بزرگی میشوند که بنا به گفته تورات فرعون را به نگرانی می افکنند، بطوریکه وی فرمان میدهد که همه نوزادان ذکور قوم یهود را بهنگام تولدشان به قتل برسانند.^{۱۳} موسی، نوزادی از قبیله یهودی لاوی، توسط مادرش در سبزی قیر اندود به رود نیل افکنده میشود تا شاید از مرگ نجات یابد، و دختر فرعون که به کنار رود نیل آمده است سبد را از آب میگیرد و کودک را نزد خود میبرد و بدو نام موسی میدهد^{۱۴} زیرا که او را از آب کشیده بود.^{۱۵}

بعد ها موسی زن میگیرد و به شبانی پدرزن خود گماشته میشود و در جریان همین شبانی است که یک روز صدای خداوند را از درون شعله آتشی بی دود میشوند که بدو خبر میدهد که صاحب صدا خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و او برگزیده است تا قوم بر گزیده اش را از مصر بیرون آورد و به ارض موعود که برایش مقرر فرموده است رهبری کند، و موسی را مأموریت

۱۰ - در سال ۱۸۹۵، در کاوشهای باستانی در مقبره فرعون مصری "مرنپ تح" در لوکسور، سنگنوشته ای از او بدست آمد که در سال پنجم از سلطنت او (حدود سال ۱۳۲۰ پیش از میلاد مسیح) نوشته شده بود و در آن برای نخستین بار در تاریخ مصر به وجود قومی بنام اسرائیل اشاره شده است. بر مبنای این لوح، اسرائیلی ها قوم مهاجری بودند که از جانب شرق (کنعان) در جستجوی کار به مصر آمده و در محلی در شمال کشور سکونت گزیده بودند، ولی چون وجودشان مایه دردسر شده بود به امر فرعون از مصر رانده شدند و اثری از آنان باقی نماند (ژاک برنر در کتاب متون باستانی خاور نزدیک و تاریخ اسرائیل). ه. ج. ولز بنوبه خود در "برداشتی از تاریخ جهانی" خویش از سندی مصری نام میبرد که بر اساس آن در زمان پادشاهی رامسس دوم برخی از اقوام سامی که بر اثر قحطی از سرزمین خود مهاجرت کرده بودند به مصر آمدند و در منطقه ای بنام جوشن ساکن شدند و از جانب مصریان به کارهای بنایی و ساختمانی گماشته شدند و بعد از مدتی فرعون دستور اخراج آنها را داد بی آنکه هیچ جا صحبتی از وقایع خارق العاده ای که در این باره در تورات نقل شده، یا از وجود کسی به نام موسی یا از غرق فرعون در دریای سرخ به میان آمده است.

میدهد که به نزد فرعون برود و از او اجازه خروج قوم یهود را از مصر بخواهد تا در صورت مخالفت او خداوند معجزاتی بکند که فرعون ناگزیر از صدور چنین اجازه ای بشود. این معجزات شامل ده بلای مختلف است که یکی پس از دیگری بر مصر نازل میشود، زیرا به گفته تورات خود یهود در پی هر یک از آنها عمداً دل فرعون را سخت میکند تا فرعون از دادن اجازه خود داری کند و او بلای بعدی را بر مصریان وارد آورد. بدین ترتیب است که آب نیل تبدیل به خون میشود، و وزغها بر خوابگاهها و خانه ها و تنورها و تغارهای خمیر مصریان هجوم می آورند، و پشه ها و مگسها سراسر مصر را فرا میگیرند، و اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان مصر تماماً به وبای سخت میمیرند، و مردم مصر همگی دچار دمل میشوند، و تگرگ آمیخته با آتش تمامی درختان میوه ها و گیاهان مصر را نابود میکند، و ملخ ها به خاک مصر سرازیر میشوند، و تاریکی مطلق به مدت سه روز بر سراسر مصر حکمفرما میشود، و نخست زادگان فرعون و همه خانواده های مصری و حتی اسیرانی که در مصر بسر میبردند (به استثنای یهودیان) و چهار پایان در عرض یکشب میمیرند. بعد از همه اینها سر انجام فرعون اجازه خروج قوم اسرائیل را از کشور خود صادر میکند و یهودیان پس از غارت مصریان به رهبری موسی به سوی کنعان به راه می افتند، ولی بار دیگر فرعون پشیمان میشود و با تمامی اسبان و اربه ها و سواران خود به دنبال آنها میشتابند، و این بار معجزه دیگری اسرائیلیان را نجات میدهد، بدین ترتیب که آب دریای احمر (بحر قلزم) در هنگام گذر یهودیان در مسیر آنان خشک میشود، ولی بلا فاصله بعد از آن بجای خود باز میگردد تا فرعون و تمامی سپاه او را در آب غرق کند.

بررسیهای فراوان دویست ساله گذشته نشان داده است که هیچیک از فصول این داستان با هیچ واقعیت تاریخی و جغرافیایی و طبعا با هیچ واقعیت علمی تطبیق نمیکند، ولو آنهم که بی پایگی معجزات محیرالعقولی که در این افسانه آمده است نا دیده گرفته شود. نخستین اشکال اصولی وجود سه میلیون نفر یهودی در مصر در زمان فرضی زندگی موسی در این سرزمین است، زیرا در خود تورات تصریح شده است که شمار کل یهودیانی که در زمان یوسف به مصر رفتند و در آنجا اقامت گزیدند ۷۰ نفر بودند که همگی آنها فرزندان یعقوب و زنان و فرزندان آنان بوده اند، و همین هفتاد نفر بودند که در طول زمان بارور و کثیر و بی نهایت زور آور شدند و زمین مصر از ایشان پر شد (سفر خروج، باب اول، ۱-۷)، و باز هم به گفته همین تورات یهودیان ۴۳۰ سال در مصر بسر بردند تا زمانی که موسی ظهور کرد (سفر خروج، باب دوازدهم، ۴۰). در این هنگام به موجب آمار گیری که به نوشته تورات از جانب موسی برای تشکیل سپاه انجام گرفت، شمار مردان بالاتر از بیست سال در قوم اسرائیل ۵۵۰، ۶۰۳ نفر بوده است. سوای زنان و اطفال و سوای قوم لاوی که با احتساب آنان شمار کلی یهودیان در مصر در زمان موسی به حدود ۳ میلیون نفر میرسیده است، در حالیکه یک محاسبه ساده زیست شناسی نشان میدهد که در بهترین شرائط از هفتاد نفر در طول ۴۳۰ سال نمی تواند بیش از یک نسل ده هزار نفری به وجود آید (P.Lukas محقق آلمانی این رقم را دقیقاً ۶۳۶، ۱۰ نفر برآورد کرده است). از طرف دیگر در همین سفر خروج آمده است که قابله های عبرانی در آن زمان فقط دو زن بنام شفر و فوعه بودند که فرعون بدانها امر کرد دیگر قابله گری برای زنان عبرانی نکنند (باب اول، ۱۵ و ۱۶)، قاعدتا شمار خانواده هائی که بتوانند تنها با دو قابله فرزندان خود را دنیا آورند نمیتواند ششصد هزار بلکه حتی شش هزار هم باشد. بدین ترتیب خاخام های نویسنده سفر خروج این رقم را به سادگی ضرب در ۲۵۰ کرده اند، در حالیکه هیچیک از مدارک تاریخی نشان نمیدهد که شمار تمام جمعیت اسرائیل و یهودا در اوج شکوفائی اسرائیل چندان از یک میلیون نفر فراتر رفته باشد.

مشکل اصولی دیگر ادعای تورات، اقامت ۴۳۰ ساله قوم یهود در خاک مصر است، زیرا خود تورات که تاریخ دقیق قوم اسرائیل را از زمان ابرهیم تا یوسف، و بعد از ظهور موسی تا آغاز اسارت بابلی یهودیان به تفصیل شرح داده، در باره این دوران ۴۳۰ ساله بکلی خاموش مانده، یعنی از مهاجرت هفتاد نفری خاندان یعقوب، بیفاصله به داستان تولد موسی و ماجرای خروج قوم یهود از مصر پرداخته است، بی آنکه کلمه ای درباره زندگی چهار صد و سی ساله قوم یهود در سرزمین فراعنه نوشته باشد، و بدین ترتیب عملاً پذیرفته است که در همه این مدت یهود قوم برگزیده خودش را در سرزمین بیگانه به حال خود رها کرده، نه مستقیماً سراغی از آنها گرفته، نه پیغمبری بر ایشان فرستاده، نه در سالیان درازی که "مصریان ایشان را به کارهای دشوار ذلیل کردند و به بندگی سخت و کار گل و خشت سازی گرفتند" به دادشان رسیده است.

"نوت" محقق و تورات شناس آلمانی قرن گذشته می‌پرسد: "آیا این سکوت مطلق و اسرار آمیز تورات را در مورد ۴۳۰ سال اقامت یهودیان در مصر نمی‌باید چنین توجیه کرد که اساساً چنین دوران اقامتی وجود خارجی نداشته و این افسانه توسط خود نویسندگان یهودی، آنهم قرن‌ها بعد، ساخته شده است؟ محقق سرشناس دیگر آلمانی، اردمان، عقیده دارد که اسرائیلیان تنها در حدود هشتاد سال در فاصله زمانی میان رامسس دوم و رامسس چهارم بصورت گروه‌های کوچک کارگران ساختمانی و سنگتراشی در مصر حضور داشته‌اند، زیرا که بعد از رامسس چهارم دیگر در الواح مصری سخنی از آنان بمیان نمی‌آید. هم او متذکر می‌شود که در اسناد باستانی مصر، هیچ جا به اسرائیل بصورت یک قوم و ملت اشاره نشده و فقط از کارگران مصری هم‌ردیف با کارگران فنیقی و کنعانی و سایر اقوام و قبائل خاورمیانه که برای کار به مصر میرفته‌اند نام برده شده است. مورخ یونانی قرن سوم میلادی هکاتوس، وقایع نگار دربار پتو لمئوس اول پادشاه مصر، در کتاب تاریخ خود که در حدود سال ۳۰۰ میلادی تألیف شده در شرح وقایع دوران رامسس دوم مینویسد که در آن زمان چند قبیله غیر مصری که وجودشان در مصر مطلوب نبود، و از جمله عده ای از کارگران یهودی، به امر فرعون از مصر اخراج شدند. ه. ج. ولز نویسنده و مورخ سرشناس انگلیسی در همین زمینه در "تاریخ جهانی" خود نوشته است: "تاریخ سالهانی که یهودیان در مصر به اسارت نگاه داشته شدند از نقاط تاریک است. یک سند مصری حکایت از آن دارد که برخی از اقوام سامی در زمان رامسس دوم بر اثر قحطی به سرزمینی جوشن در مصر روی آوردند و در آنجا سکونت گزیدند، ولی هیچ سند مصری وجود ندارد که از وجود شخصی بنام موسی یا از بلایای دهگانه ای که بر ملت مصر روی داده باشد یا از غرق یک فرعون مصری و سربازانش در دریای سرخ خبر دهد و ظاهراً همه اینها را می‌باید در جزو افسانه‌های هانی که بعداً ساخته و پرداخته شده‌اند منظور داشت."

دلیلی که تورات برای قطع ۴۳۰ ساله ارتباط یهود یا قوم یهود در دوران اسارت مصری آنان ارائه می‌دهد، نه منطقی است و نه پذیرفتنی، زیرا گفته شده که در این مدت یهود به علت گرفتاریهای فراوان دیگر قوم برگزیده خودش را فراموش کرده بوده است: "اکنون که مصیبت قوم خود را در مصر دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم، عهدی را که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بودم بیاد آوردم، و نزول کردم تا ایشانرا به زمینی نیکو و وسیع بر آورم که در آن شیر و عسل جاری است." (سفر خروج، باب های دوم و سوم).^۶

^۶ - در تورات بارها یهود شاهد بد بختی های قوم خودش میشود بی اینکه کاری برای نجات آنها بکند، در انتظار اینکه آنان دریابند که خدائی جز یهود به دادشان نخواهد رسید (کتاب داوران، باب سوم، ۷-۱۲، ۱۵، ۳۱، باب چهارم، ۱، باب ششم، ۱، باب سیزدهم، ۱، و دوازده مورد دیگر). چارلز بوکور، نویسنده امریکائی در کتاب تازه خود "موسی و اقوام او" با اشاره به این نوشته تورات مینویسد: مایه تاسف بسیار است که در عصر خود ما نیز اسرائیلیان بسیاری در اردوگاههای مرگ آوشویتس و داخائواستغاثه کردند

مشکل اصولی سومین مربوط به خود موسی است که چنانکه گفته شد اصالت تاریخی او بیش از پیش توسط پژوهشگران و تاریخ شناسان و محققان تاریخ مذاهب مورد سنوال قرار گرفته است، بطوریکه فهرست کتابها و مقالات پژوهشی منتشره در این زمینه امروزه از صدها فراتر رفته است.

این واقعیت عجیب تاریخی از همانوقتی که توسط ادوارد می مورخ آلمانی قرن نوزدهم بر آن انگشت نهاده شد بحثهای فراوانی را میان دو مکتب مذهبی و علمی بر انگیخت که تا به امروز نیز ادامه دارد، ولی هر دو جانب، چه یهودی و چه مسیحی، بر این توافق دارند که نه در کتابهای پیامبران بعد از موسی در تورات سخنی از موسی به میان آمده و نه در هیچ سند باستانی دیگر نامی از او برده شده است. در سالهای نزدیکتر، به دو اظهار نظر جالب از دو پژوهشگر سر شناس تاریخ مصر میتوان اشاره کرد که یکی از آنها مینویسد: "هر جمله ای از داستان توراتی موسی و حماسه مصری او، از دیدگاه هر نوع ارزیابی ممکن، بانگ میزند که متعلق به افسانه ای ساختگی است" (فیلیپ عزیز در کتاب موسی و آخناتن، پاریس، ۱۹۸۰) و دیگری به عنوان محقق که علی الرسم تنها با واقعیتها سر و کار دارد میبرد: "مدتها است که ما با این معمای شگفت انگیز مواجه هستیم که اگر روایات توراتی خروج قوم اسرائیل از مصر حقیقت دارد، چگونه است که از حوادثی با این درجه از اهمیت در هیچ مدرک و سندی در تاریخ مصر اثری وجود ندارد، و اگر این روایات حقیقت ندارد چطور ماجرائی چنین مهم میتواند از اول تا به آخر توسط شخص یا اشخاصی ناشناخته و پرداخته شده باشد؟" (ژان لونی برنار، در کتاب تاریخ ناشناخته مصر، پاریس، ۱۹۸۳). محقق فنلاندی، رینگ گرن، این پرسش را چنین پاسخ میگوید که "وجود شخصیتی چون موسی زاده نیاز بی چون و چرای قوم اسرائیل به برخورداری از یک اصالت تاریخی و مذهبی است، و درست به همین جهت اگر هم اصالت تاریخی موسی را به هزار و یک دلیل متقن مورد تردید قرار دهیم، ناگزیر خواهیم بود شخصیت دیگری را در جای او اختراع کنیم". در کنفرانس علمی پر سروصدائی در دانشگاه استراسبورگ فرانسه، در سال ۱۸۳۳، ادوارد روس استاد مطالعات مذهبی این دانشگاه برای نخستین بار این واقعیت را متذکر شد که هیچیک از پیامبران تورات در کتابهای خودشان که بموجب کتاب مقدس همه آنها بعد از سفر خروج موسی نوشته شده اند نه تنها نامی از موسی نمیبرد، بلکه از مضمون این کتابها بخوبی احساس میشود که اساسا اطلاعی نیز از وجود او و از کتابش و طبعا از فرمان های ده گانه و سایر قوانین او ندارد، و چنین نتیجه گرفت که چنین کتابی اصولا نه توسط موسی نوشته شده و نه حتی تا نزدیکی های عصر مسیحیت نوشته شده است. در همین زمینه، مارتین بویر، که قبلا بدو اشاره شد، مینویسد: "شخصیت موسی را در تاریخ نمیتوان جست، زیرا این شخصیت بر روایت بنا شده است، همچنانکه شخصیت اودیسه هم (همروس) بر روایت بنا شده است، اودیسه و موسی هر دو تصویرهایی از دورانهای معینی هستند. افسانه قتل کودکان نوزاد عبری در سرزمین مصر که اسطوره تولد موسی بر آن ساخته شده از اصل مغایر با منطق خود این افسانه است، زیرا در یک اقتصاد برده ای چون اقتصاد مصر باستانی هدف اصلی افزودن نیروی کار است، درحالیکه قتل عام کودکانی که این نیروی کار را کاهش میدهد. فراموش نباید کرد که در اسطوره های مذهبی

ونالیدند، ولی این بار بیهوده عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد نیاورد یا اگر هم بیاد آورد به روی خودش نیاورد. تذکر پژوهشگر آمریکائی میتواند بسیاری از خوانندگان ایرانی را به یاد این واقعیت مشابه تاریخ معاصر خود ما در دوران جنگ ایران و عراق بیندازد که در آن صاحب الزمان که در سالهای اول جنگ نقش بسیار مهمی بعنوان فرمانده جنگی در وقایع روزمره جبهه ها داشت و خود را به دفاع از لشکر اسلام در برابر سپاه کفر متعهد میدانست، در سالهای بعدی، چه در جبهه های جنگ و چه در موشک پرانی های عراقی ها بر شهر های ایران، تعهد خود را نادیده گرفت و این بار مطلقا با به میدان های زمینی و هوایی نبرد نگذاشت.

واقعیت های تاریخی جای زیادی ندارند و آنچه مورد نظر است هدفی است که این اسطوره ها بخاطر آن شکل میگیرند. در روایات تورات هدف این است که وجود یک شخصیت رهبر برای رهایی قوم اسرائیل از مصر توجیه شده باشد."

در میان تاریخ نویسان باستانی، نخستین کسی که از موسی نام میبرد مورخ یهودی ساکن اسکندریه بنام آرتاپاتوس که در قرن دوم پیش از میلاد مسیح میزیسته است، یعنی بیش از یکهزار سال پس از تاریخی که تورات آنرا تاریخ زندگی موسی شناخته است. تمام آنچه بعد از این تاریخ توسط مورخان دیگر در باره موسی نوشته شده از همین کتاب مورخ اسکندریه که در باره یهودیان نام دارد گرفته شده است، همچنانکه همه اطلاعات جهان مذاهب توحیدی درباره موسی از کتاب سفرخروج خود تورات آمده است. یکی از این مورخین یوسف فلاویوس تاریخ نگار سر شناس یهودی قرن اول میلادی است که در کتاب "تاریخ باستانی یهود" او میتوان خواند که موسی پیش از آنکه از جانب یهوه مامور سازمان دادن مبارزه قوم اسرائیل برای خروج از مصر شده باشد، سفری به حبشه (اتیوپی) کرده و در آنجا دختر "کامبیز" پادشاه حبشه عاشق او شده و موسی در برابر واگذاری شهر سلطنتی ملکه سبا به مصریان، قبول کرده است که با تاربیس دختر پادشاه ازدواج کند.

داستانی که در خود تورات در باره موسی نقل شده، از اول تا به آخر آکنده از ضد و نقیض است. فرعون مصر که نام مشخص او برده نمیشود، به قابله های یهودی که نام یکی شفره و نام دیگری فوعه است امر میکند که "چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید اگر پسر باشد او را بکشید و اگر دختر بود زنده بماند". بقول کار گراف محقق آلمانی، عجیب است که نویسنده سفر خروج پس از گذشت چند قرن نام دو قابله عبری موسی را بیاد داشته باشد، اما نام فرعون که چنین دستوری را داده است فراموش کرده باشد. این افسانه عینا از داستانهای قدیمی بین النهرین اقتباس شده که در کتاب "افسانه های یهودی ساختگی درباره زندگی موسی"، به نمونه های متعدد آن اشاره شده است. پس از تولد موسی مادرش او را سه ماه پنهان نگاه میدارد و بعد سبدی نی را به قیر می آلود و نوزاد را در آن میگذارد و آنرا در کنار نیل میگذارد و دختر فرعون آنرا بر میدارد. این داستان به نوبه خود رونوشت کاملی از یک افسانه اکدی است که بموجب آن سارگن (پادشاه اکد در سده بیست و سوم پیش از میلاد مسیح) پس از تولد توسط مادرش که یک "روسپی مقدس" معبد الهه ایشتار است در درون سبدی قیراندود به امواج فرات سپرده میشود. متن نوشته خود سارگن در این باره، در لوحه ای که در کاوشهای باستان شناسی بابل از وی بدست آمده است، توسط زیگموند فروید در کتاب "موسی و آیین توحیدی" چنین ترجمه شده است: "منم سارگن، پادشاه مقتدر، پادشاه اکد. مادر من یک روسپی مقدس بود. پدرم را هیچوقت نشناختم. در شهر آروپیرانی در ساحل رود فرات بود که مادرم مرا آبستن شد. مرا مخفیانه بدنیا آورد و پس در سبدی از نی گذاشت و زوزنه های آنرا بانگم بست و مرا بدست امواج سپرد که من در آنها غرق نشدم. امواج فرات مرا نزد آکی بردند که کارش آبکشی از رودخانه بود. آکی آبکش رودخانه مرا مانند پسر خودش بزرگ کرده و وقتی که به سن رشد رسیدم باغبان آکی آبکش رودخانه شدم. موقعی که باغبان بودم ایشتار، الهه بزرگ، مرا مورد مهر خود قرار داد. با ایشتار پادشاه شدم و چهل و پنج سال بر سلطنت من میگذرد". فروید در همین کتاب خود از قهرمانان افسانه ای دیگری در معتقدات اساطیری ملل دیگر: اودیپ، پرسئوس، پاریس، کارنا، تله فوس، هرکول، گیلگمش، آمفیون و زتوس یاد میکند که همه آنها ماجرا های کم یا بیش مشابهی داشته اند، و جالبترین آنها را در داستان منظوم مهابهاراتا، حماسه کهن و معروف هندی بیست و پنج قرن پیش میتوان یافت، که به حکایت آن رونت دختر زیبای

هندی از خدای آفتاب باردار میشود و پسری با زیبایی خیره کننده میزاید، ولی چون شوهر ندارد تصمیم می گیرد نوزاد را از سر باز کند تا گرفتار بد نامی نشود. بدین منظور او را در سیدی از نی میگذارد و آنرا در امواج رودخانه رها میکند، ولی مرد رهگذری سبد را از آب میگیرد و کودک درون آنرا به کودکی خود میپذیرد و او را بزرگ میکند. در مورد داستان موسی در تورات، امروز تقریباً همه محققان بر این توافق نظر دارند که افسانه تولد و نجات او عیناً از داستان سارگن که در بین النهرین داستانی شناخته شده بوده رونویسی شده است. فروید در ارزیابی این نوشته تورات که دختر فرعون کودک نوزادی را که از رود نیل گرفته بود موسی نام نهاد که معنی آن در زبان عبری "از آب بیرون آمده" است، تذکر میدهد که بسیار نام معقول است که یک شاهزاده خاتم مصری که پدرش به کشتن نوزادان ذکور عبری فرمان داده است نه تنها یک نوزاد یهودی را به فرزند خواندگی خود انتخاب کند بلکه نامی عبری نیز بر روی او بگذارد، و اضافه میکند که حتی در اینصورت هم روایت تورات اشتباه آمیز است، زیرا معنی موسی در زبان عبری باستانی "از آب برآمده" نیست، بلکه کسی است که از آب بیرون میآورد. دائرة المعارف جهانی یهود این کلمه را از ریشه مصری **Mesu** میدانند که معنی فرزند را دارد، و میافزاید که تعبیری که تورات از این نام کرده با لغت شناسی زبان عبری مطابقت ندارد، زیرا در حد اکثر این کلمه میتواند معنی از آب بر آورنده را داشته باشد. بررسیهای زبان شناسان و مصر شناسان قرن حاضر روشن کرده است که در زبان مصری باستانی این اصطلاح موسیس نظیر اصطلاح بن در زبان عبری و این در زبان عربی معنی فرزند یا پسر را دارد، چنانکه فرعونهای مختلفی آمون موسیس (پسر آمون)، پات موسیس (پسر پات)، توت موسیس (پسر توت)، و از همه شناخته تر رامسس (پسر "را" خدای خدایان) نامیده شده اند. حتی کلیسای کاتولیک پذیرفته است که در ذکر مفهوم نام موسی در زبان عبری، در تورات اشتباه شده است.

زیگموند فروید در دنباله این تذکر خود که برای چه یک پرنسس مصری کودکی ناشناس را که از آب گرفته است باید به نامی عبری نامیده باشد، مینویسد: خاخام ها غالباً در ارتباط با این پرسش دلیل می آورند که کودک عبری بوده است، ولی کدام مدرکی برای عبری بودن او وجود داشته است؟ سیدی بطور غیر منتظره از رودخانه گرفته شده است بی آنکه در آن نوشته ای یا علامتی باشد، و در این سبد کودکی سه ماهه وجود داشته که ختنه نشده بوده است، در صورتیکه طبق سنت تخطی ناپذیر یهود وی در صورت عبری بودن میبایست در هشتمین روز تولد خود ختنه شده باشد. موضوع ختنه نشدن موسی خود یکی دیگر از نقاط ضعف افسانه توراتی موسی است، زیرا مویذ آن است که این افسانه ریشه یهودی ندارد. دائرة المعارف جهانی یهود در این مورد به یک حدیث سنتی کاهنان یهود اشاره میکند که موسی از همان هنگام تولد ختنه شده بدنیا آمده بود. ولی چنین معجزه ای مستلزم آن بود که از خواست خداوند یهوه ناشی شده باشد، در صورتیکه در خود تورات حکایت شده است که این خداوند پس از آنکه ماموریت نجات قوم اسرائیل از مصر را به موسی محول میکند متوجه میشود که موسی ختنه نشده است، بدین جهت در طول راه بدنبال او میدود تا او را بکشد، و فقط حضور ذهن صفوره همسر موسی ویرا از مرگ نجات میدهد (سفر خروج، باب چهارم، ۲۴).

همچنانکه سارگن پادشاهی خود را با باغبانی آبی پدر خوانده خود آغاز کرده بود، موسی نیز پیغمبری خود را با گله بانی کاهن مدیان پدر زن خود آغاز میکند، و در همین زمان است که یکروز صدای خداوند را از میان شعله های آتشی بی دود میشنود که به او ماموریت خروج قوم اسرائیل را از مصر و فرستادن آنان را به "سر زمینی نیکو و وسیع که شیر و عسل در نهرهای

آن جاری است^۷ میدهد (سفر خروج، باب سوم، ۱ - ۸)، و چون موسی نام او را میبرد وی خود را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب معرفی میکند که موسی نام او را نمیدانسته است و قوم او نیز علیرغم ۴۳۰ سال زندگی در مصر از آن بیخبر بوده اند (همانجا، ۶ و ۱۳). وعده ای که خداوند درباره فرستادن قوم یهود به سرزمین وسیع شیر و عسل میدهد وعده چنان بی پشتوانه ای است که حتی یکی از معتبرین قدیس های مسیحیت، هیرونیموس (سن ژروم)، مترجم لاتینی تورات، آنرا در نامه ای که به قدیس دیگری نوشته و ولتر متن ترجمه شده آنرا در "ارزیابی کتاب مقدس" خود نقل کرده مورد تخطئه قرار داده

.....

است: "من از همه آن کسانی که مدعی هستند قوم یهود پس از خروج از مصر یک سرزمین نیکو و وسیع را که نهرهای شیر و عسل در آن جاری است در اختیار گرفت تقاضا میکنم آنچه را که این قوم صاحب شده اند به ما نشان دهند، زیرا تا آنجا که من میدانم عرض این سرزمین از یوبه تا بیت اللحم پانزده فرسخ بیشتر نیست که هیچ نهر شیر و عسلی هم در آن جریان ندارد، و بعد از آن نیز بیابان بی آب و علفی است که فقط بادیه نشینان عرب در آن زندگی میکنند. شاید به من بگویند که مراد یهوه آن سرزمینی بوده که توصیف آن از زبان موسی در کتاب اعداد آمده است و از نیل تا فرات را شامل میشود، ولی اگر چنین باشد این وعده خداوند هیچوقت وفا نشده است و یهودیان چنین سرزمینی را هرگز در اختیار نداشته اند، از آن قلمرو آسمانی هم که انجیل زندگی آن جهانی در آنرا به من وعده داده است در تورات هیچ صحبتی نشده است".

درباره رسالت موسی همین تناقض های آشکار در کتاب مقدس به چشم میخورد. در تعیین زمان شروع این رسالت در سفر خروج تصریح شده است که موسی وقتیکه ماموریت خود را از طریق گفتگو با فرعون مصر آغاز کرد هشتاد ساله بود (سفر خروج، باب هفتم، ۶) ولی در کتاب اعمال رسولان آمده است که این ماموریت در چهل سالگی او به وی محول شد (عهد جدید، اعمال رسولان، باب هفتم، ۱ - ۳۴). در همین سفر خروج از موسی نقل شده است که برای تفره رفتن از قبول مسئولیت به خداوند گفت: ای خداوند، این ماموریت را به کسی دیگری واگذار کن، زیرا من نه پیش از این زبانی گشاده داشته ام و نه از وقتیکه با بنده خودت سخن گفتم، بلکه مردی کند زبان و الکن هستم (سفر خروج، باب چهارم، ۱۰)، ولی در همین زمینه در کتاب اعمال رسولان تصریح شده است که موسی زبانی رسا و قدرت بدنی بسیار داشت (عهد جدید، کتاب اعمال رسولان، باب هفتم ف ۲۲). فصل معجزات محیرالعقول موسی در مصر یکی از نامعقولترین و در عین حال ناخوشایندترین فصول همه تورات است، زیرا از یک سو محتوای آن با همه قوانین گرداننده تناقض دارد، و از سوی دیگر خدائی را که مدعی این گردانندگی است از دیدگاه اخلاقی در موضع چنان زشت و نامطلوبی قرار میدهد که نظیر آنرا حتی در بدترین اسطوره های مذاهب اساطیری جهان کهن نمیتوان یافت. در این سریال ده مرحله ای مرگ و وحشت، یک سناریوی واحد ده بار پیاپی تکرار میشود: موسی و برادرش هارون، به دستور مستقیم یهوه، هر بار از فرعون میخواهند که با خروج قوم اسرائیل از مصر موافقت کند، زیرا که در غیر اینصورت خدای اسرائیل بلای وحشتناکی بر مصر و مصریان نازل خواهد کرد، ولی هر بار نیز پیشاپیش یهوه بطور خصوصی به موسی خبر میدهد که خداوند دل فرعون را سخت خواهد کرد تا این درخواست موسی را نپذیرد و از این راه به یهوه بهانه بدهد که بلای تازه ای بر مصر نازل کند.

^۷ - این وعده سرزمینی با جویهای شیر و عسل در قرآن نیز تکرار شده، منتها این جوی ها بجای ارض موعود در بهشت جای داده شده اند (محمد، ۱۵).

در همه این موارد قربانیان اصلی مردم عادی مصر هستند که نه هیچ سهمی در گناه فرعون دارند و نه از آنان در این باره نظری خواسته شده است. نه باریپایی این ماجرا به یک صورت تکرار میشود، تنها با این تفاوت که هر بار نوع بلاها تغییر میکند. در این بلاهای نه گانه تمام گاوها و گوسفند ها و اسب ها و الاغ ها و شتران مصر میمیرند، تمام ماهیان نیل بر اثر تبدیل آب نیل به خون تلف میشوند، تمام درختان میوه دارویی میوه مصر خشک میشوند بطوریکه "هیچ درخت و سبزی و گیاهی در سرتاسر مصر باقی نماند"، همه مصریان، پیر و جوان و زن و مرد و کودک به انواع بیماری مبتلا میشوند، و تنها قوم اسرائیل هستند که هیچیک از این بلاها شامل حال آنها نمیشود. منطقی و قتی که نوبت به بلای دهمین میرسد، در مصر نه مطلقا گیاه و درختی وجود داشته باشد، نه گاو و گوسفندی، نه آدم تندرستی، و خود تورات نیز این مشکل را حل نکرده است که اصولا چگونه مردم مصر توانستند در چنین شرایطی زنده بمانند و نسلهای دیگری از آنان بعدا در این سرزمین بی آب و علف و محروم از هر موجود زمینی و دریایی، به زندگی خود ادامه دهند. دهمین و آخرین بلای یهوه، نقطه اوج این سریال مرگ و وحشت است: این بار خداوند به پیغمبرش خبر میدهد که تصمیم گرفته است یک بلای دیگر نیز بر سر فرعون و مردم مصر وارد آورد و بعد دیگر دل او را سخت نکند تا یهودیان را رها کند که از کشورش بیرون روند: ".... و موسی به قوم اسرائیل گفت: خداوند میفرماید که قریب به نصف شب خود در میان مصر بیرون خواهم آمد و در خانه هر خانواده مصری، از فرعون که بر تختش نشسته است تا کنیزی که در پشت دستگاه خمیر گیری خود باشد، وارد خواهم شد و فرزند ارشد خانواده را بدست خود سر خواهم برید، و همه نخست زادگان اسیرانی را که در زندانها هستند و نخست زادگان بهانم را نیز (که البته قبلا تمامی آنها مرده بودند) خواهم زد، و نعره عظیمی در همه سر زمین مصر برخواید خاست که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد، زیرا که خانه ای نخواهد ماند که در آن مرده ای نباشد، اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی نیز زبان خود را تیز نکند و نه بر بهانم آنان تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرق گذارده است... و هر خانه ای که اسرائیل در آن باشد بره بی عیب ترینه از گوسفندان یا از بزها بگیرند و آنرا در عصر ذبح کنند و از خون آن بر هر دو قائمه و بر سر درخانه خود بپاشند تا برای من نشانی باشد (در تورات مشخص نشده است که درحالی که یک بلای قبلی همه حیوانات اهلی و غیر اهلی مصر مرده بودند اسرائیلیان این ششصد هزار بره نرینه یکساله بی عیب را از کجا آوردند؟) و گوشت قربانی را در آن شب بخورند، به آتش بریان کرده با نان فطیر و سبزیهای تلخ، و از آن هیچ خام نخورند، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده کله اش را و پاچه هایش و اندرونش را، و چیزی از آن تا صبح نگاه ندارند و آنچه تا صبح مانده به آتش بسوزانند، و آنرا کمر بسته و نعلین بر پا و عصا در دست به تعجیل بخورند. و در آن شب من از زمین مصر عبور خواهم کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهانم خواهم کشت، و آن خون علامتی برای شما خواهد بود بر خانه هائی که در آنها میباشید و چون خون را ببینم از خانه شما خواهم گذشت و هنگامیکه زمین مصر را میزنم آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد، و این روز را عیدی برای خداوند نگاه دارید و آنرا به قانون ابدی نسلا بعد نسل عید نگاه دارید" (سفر خروج، خلاصه شده از بابهای یازدهم و دوازدهم). "و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود و همه نخست زاده های بهانم را بدست خود کشت و خانه ای نبود که در آن مرده ای نباشد" (همانجا، ۲۹ و ۳۰).

به همراه این خبر، یهوه این ماموریت را نیز به موسی میدهد که محرمانه به اسرائیلیان توصیه کند که "هر مرد یهودی از همسایه مصری خودش و هر زن یهودی از همسایه مصری خودش

هر قدر بیشتر آلات نقره و آلات طلا به امانت بخواهد، تا در بیرون رفتن از مصر این امانتی ها را با خود ببرند" و اضافه میکند که "من قوم اسرائیل را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت تا به آنها اعتمادکنند و هر آنچه خواستند به ایشان بدهند". به روایت تورات این هر دو برنامه دقیقاً انجام میگردد و در شب مقرر در سرتاسر مصر نخست زادگان کلیه خانواده های مصری و حیواناتشان بدست یهوه سر بریده میشوند و بعد یهودیان با همه اموال غارتی مصر را ترک میگویند (سفر خروج، بابهای یازدهم و دوازدهم).

لازم به یاد آوری است که عید پسخ (فصح) یکی از دو بزرگترین عید سالانه یهودی که بعد از جانب جهان مسیحیت به صورت عید پاک (Easter) پذیرفته شد یادگاری از همین کشتار^۹ خدایسندانه^{۱۰} در مصر است. بهتر است بجای ه توضیح بیشتری در این زمینه، تذکری را که ولتر در "ارزیابی کتاب مقدس" و در "دیکسیونر فلسفی"

خود آورده است عیناً ترجمه کنم: "بسیاری از منتقدین، که البته ایمان پروپا قرصی ندارند، درباره این فصل از تورات مقدس با بی پروائی کفر آمیزی اظهار نظر میکنند. در درجه اول برای آنان درک فلسفه این امر دشوار است که خداوند با چنین صراحت و چنین تأکیدی به قوم برگزیده خود دستوردزدی و کلاهبرداری داده باشد و خود نیز نفوذ خدانی خویش را بکار برده باشد تا همسایه های مصری یهودیان هر چه آسانتر و بیشتر فریب بخورند و بهتر غارت شوند. در درجه دوم تجسم خدانی که بدست خودش همه نخست زادگان یک ملت را، از فرزند ارشد پادشاه گرفته تا نوزادگان کلیه چهار پایان بزرگ و کوچک را گردن بزند برای آنان بسیار دشوار است، زیرا از خود میپرسند که اگر هم آدمهای پیر و جوان تقصیری داشته اند، گناه نوزادانی که در این شب از پستان مادرانشان شیر میخورند و گناه بره ها و گوساله های تازه بدنیا آمده ای که کشته شدند چه بوده است؟ و اصولاً مصلحت چنین سلاخی بیسابقه که بدست شخص خداوند زمین و آسمان صورت گرفته چه بوده است، جز اینکه به نوشته خود تورات این یهودیان از مصر بیرون روند و در مدت چهل سال سرگردانی تا به آخرین نفرشان در بیابان بمیرند و حتی یکنفرشان به ارض موعود خود پا نگذارند؟

چه تعدادی جوان و کودک مصری، که کمترین مسئولیتی در آنچه در کشورشان میگذشته نداشته اند در این قصابی آسمانی گردن زده شده اند؟ در خود تورات آمده است که شماره جنگجویان مسلح یهودی تنها در استان جشن مصر ششصد هزار نفر بوده، یعنی حداقل ششصد هزار خانواده یهودی در این ایالت میزیسته اند، و میدانیم که مصر در آن زمان به چهل استان تقسیم شده بود، یعنی با این حساب میبایستی بیست و چهار میلیون خانواده در آن زندگی کنند، و خداوند نیز تنها در عرض یکشب ۲۴ میلیون نوجوان و نوزاد مصری را، به اضافه شمار نامدودی حیوان نوزاده بدست خود کشته باشد. البته نباید فراموش کرد که کارهای خدایان همیشه در ابعادی بسیار بزرگتر از ابعاد ما آدمیان ناچیز و فضول انجام میگردد" (ارزیابی کتاب مقدس، مصل خروج، حاشیه ۸ و ۹).

بسیاری دیگر از اندیشمندان جهان مسیحیت حتی در طول قرون پیش از ولتر، به جنبه غیر انسانی و وحشیانه این داستان توراتی اعتراض کرده اند که از جمله آنها از این نوشته قدیس معروف قرن چهارمیلادی، سن گرگوریوس، بنیانگذار کلیسای یونانی میتوان نام برد که: "اگر فرعون مقصر است چرا باید همه مصریان بابت گناه او مجازات شوند؟ و اگر هم مصریان در این گناه سهیمند چرا باید فرزندان نوزاد یا نوجوان آنان کیفر گناه پدرانشان را پس بدهند؟"

فصل خروج قوم اسرائیل از مصر نیز، آنطور که در تورات آمده بنوبه خود پر از تناقض ها و اشتباهات است. بنی اسرائیل با ششصد هزار مرد مسلح همراه با زنان و فرزندانشان و "بسیاری از گروه های مختلفه دیگر و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین" کوچ میکنند و از دریای سرخ که به امر یهوه وبا اشاره عصای موسی از میان به دو نیم شده است به راحتی میگذرند، ولی در این موقع یهوه از اینکه قدرت خود را باز هم بیشتر به مصریان نشان نداده و از آنان زهر چشم کافی نگرفته است پشیمان میشود و طبق عادت چند ماهه، یکبار دیگر "دل فرعون را سخت میکند" تا او را وادار که با "تمامی اسبان و ارابه ها و سواران خود از عقب بر ایشان تاخته به میان دریا درآید"، و درین وقت خدا دوباره دست بکار میشود و چرخهای ارابه های آنان را یکی یکی بیرون می آورد تا آنها را به سنگینی برانند، سپس به موسی فرمان میدهد که دست خود را بر دریا دراز کند تا "آنها بر مصریان و برارابه ها و سواران ایشان برگردد" و به وقت طلوع صبح دریا بصورت اولیه خود برمیگردد و "ارابه ها و سواران و تمامی لشکر فرعون راچنان میپوشاند که یکی از ایشان هم باقی نمی ماند" (سفرخروج، باب چهاردهم). ولی کتاب مقدس که ظاهرا همه این ماجرا را برا اساس گفته خود یهوه نقل کرده نه توضیحی در این باره داده است که چگونه اسبهایی که همه آنها قبلا در معجزه موسی با بلای آسمانی مرده بودند بر ارابه های جنگی فرعون در تعقیب یهودیان بسته شده بودند، و نه پیش بینی کرده است که سه هزار سال بعد از آن مومیانی همین فرعون که در معجزنمانی یهوه و موسی در آبهای دریای سرخ غرق شده بود بصورتی دست نخورده در موزه باستان شناسی قاهره در معرض انضار عمومی گذاشته شود. این موضوع را نیز ظاهرا از یاد برده است که تمامی این افسانه دویاره شدن آب دریا در پیش روی یک لشکر و عبور آن از یک مسیر خشک رونوشت دقیق افسانه ای بابلی است که دست کم به هزار سال پیش از تورات مربوط میشود و ولتر آنرا در ارزیابی کتاب مقدس خود نقل کرده است.

تذکرات متعدد دیگری در ارتباط با این افسانه "دریای قلزم" داده شده است که شاید جالبترین آنها تذکر جان برایت نویسنده کتاب "موسی" باشد که حساب کرده است اگر جمعیت سه میلیون نفری اسرائیلی هانی که از مصر بیرون آمدند در یک ستون چهار نفری پشت سر یکدیگر حرکت میکردند صفی بطول ۶۰۰ کیلومتر از آنان تشکیل میشد که تمامی صحرای میان مصر و سینا را در اشغال خود میگرفت، و میپرسد که چنین صفی چگونه در عرض چند ساعت از دریا گذشت برای اینکه سحر گاه همان شب دریا برگردد و فرعون و سپاهیان او را در خود غرق کند؟ تذکر اسقف انگلیسی قرن گذشته، ویلیام کنسو بنوبه خود شایان یاد آوری است که اگر اسرائیلیان دارای ششصد هزار مرد جنگی بودند اصولا چه احتیاجی به فرار از برابر مصریان داشتند، و چرا این عده کثیر، وقتی که سپاهیان بسیار معدود تر فرعون را در پشت سر خود دیدند، "سخت تر رسیدند و نزد خداوند استغاثه کردند، و به موسی گفتند که آیا در مصر قبر کافی نبود که ما را آوردی تا در اینجا بمیریم؟" (سفر خروج، باب چهاردهم، ۱۰ و ۱۱)

بسیاری از پژوهشگران در سالهای اخیر بر این واقعیت انگشت نهاده اند که در حالیکه به نوشته افلاطون داستان غرق قاره آتلانتیس در چند هزار سال بعد از وقوع آن توسط کاهنان مصری برای وی حکایت شده بود، چگونه همین کاهنان حتی کلمه ای از داستان دریای سرخ و غرق فرعون کشور خودشان در آن برای همین افلاطون نگفته بودند؟ و چگونه است که بعد از آن نیز خبری از این ماجرای خارق العاده بگوش هیچ خاص و عامی در هیچ گوشه دیگر دنیای کهن نرسید، و از آن مهمتر، چطور کشور و ملت مصر بعد از چنین بلایائی توانستند به زندگی خود ادامه دهند، و با کدام وسایلی ادامه دهند؟ به تذکر جان برایت اگر حتی بخش کوچکی از روایات تورات درباره

این معجزات ادعائی واقعیت میداشت مسلما در اسناد بیشمار مصر کهن، که همه آنها باقی مانده است، بصورت حوادثی بسیار مهم از آنها یاد میشد، زیرا که هر کدام از این حوادث از قحطی هائی که جزئیات آنها در این اسناد ثبت شده است بمراتب ویرانگرتر بوده اند، و کدام عقل سلیمی میتواند قبول کند که حادثه ای دویاره شدن دریا و عبور چند میلیون نفر از آن و یکپاره شدن دویاره همین دریا و غرق چند هزار نفر دیگر در آن، منجمله پادشاه کشور، بدان اندازه اهمیت نداشته باشد که لااقل اشاره ای در تاریخ مصر یا تواریخ دیگر ملل باستانی جهان بدان شده است؟

با همه اینها، عالیجناب کاردینال هرگن رویتر اسقف آلمانی قرن گذشته که همانند سایر بلند پایگان کلیسا این افسانه بی پشتوانه را بی کم و کاست پذیرفته است، با محاسبات دقیق بدین نتیجه رسیده است که تاریخ خروج موسی و یهودیان او از مصر دقیقا سال ۲۷۲۷ از خلقت دنیا بوده است، درست بهمان ترتیب که عالیجناب جیمز آشرا ایرلندی قبل از او با محاسبات دقیق تاریخ خلقت دنیار دوشنبه ۲۶ اکتبر ۵۷۵۷ سال پیش تعیین کرده بود.

پس از خروج از مصر، اسرائیلیان بر سر راه خود از منطقه قوم مدیان در شمال بحر احمر و مجاور خلیج عقبه کنونی مگذرد و این تماس با قوم مدیان بعد ها برای آنان اهمیتی سرنوشت ساز پیدا میکند که زیگموند فروید درباره آن مینویسد: قبایل یهودی که بعدا ملت اسرائیل را به وجود آوردند پس از ترک مصر خدای محلی قوم مدیان را که بر سر راه آنها بود به خدائی خودشان برگزیند و این خدای یهوه نام داشت که اینان برای نخستین بار با او آشنا میشدند. تمام افسانه هائی که بعد ها در ارتباط با این خدا ساخته شد، منجمله نقش خاص او در مورد خروج قوم یهود از مصر و معجزات دهگانه ای که به نام او ساخته شد، و خروج یهودیان به سرکردگی مردی یهودی به نام موسی، افسانه هائی صرفا خیالی است که بسیار بعد از آن شکل گرفت.

در جای دیگر همین کتاب، فروید (که خودش یهودی است) در توصیف این خدای ناشناخته مینویسد: "یهوه، خدای محلی یک قوم فلسطینی که به عنوان خدائی توحیدی به ملتی نوساخته ارمغان داده شد خدائی بزرگ و برتر نبود، بعکس خدای حقیر خونخوار و خشن و درنده ای بود که برای تحقق وعده ای بی پشتوانه که قوم خود را صاحب سرزمینی با جویهای شیر و عسل کند، راهی بهتر از این نیافت که از آنها بخواهد همه ساکنان این سرزمین را از دم شمشیر بگذرانند." سه ماه بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل از مصر، یهودیان به رهبری موسی به صحرای سینا میآیند و در آنجا اردو میزنند، و موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه میرود. ماجرای این دیدار بتفصیل در تورات آمده است:

"و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر دیگر از مشایخ اسرائیل بالا رفت، و همگی آنان خدای اسرائیل را دیدند، زیر پایش یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. و خداوند به موسی گفت نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوحهای سنگی و احکامی را که نوشته ام بتو بدهم اما قوم همراه تو بالا نیایند. پس موسی به کوه خدا بالا آمد و چون به فراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت. و روز هفتمین خدا موسی را از میان ابر ندا در داد" (سفر خروج، باب بیست و چهارم، ۹ - ۱۶).

به نوشته تورات خداوند برای نخستین بار نام واقعی خود یعنی یهوه را در بالای کوه سینا به موسی فاش میکند (سفر خروج، باب بیستم، ۲)، و باز نوشته دیگر همین تورات خدا پیش از آن، در هنگام ماموریت دادن به موسی برای دیدار فرعون، به وی بروز داده بود که او قبلا نیز

با چند پیامبر دیگرش گفتگو کرده ولی نام حقیقی خودش را به آنها نگفته است: "...و خداوند به موسی گفت: من یهوه هستم که پیش از این به ابراهیم و اسحاق و یعقوب نیز ظاهر شدم، ولی نام واقعی خود را به ایشان نگفتم، بلکه خود را ال شدانی خواندم و آنها نیز مرا به این نام شناختند" (سفر خروج، باب ششم، ۲ و ۳)، ولی در همین تورات آمده است که قبل از این اعتراف خداوند به موسی از درون آتش بی دود گفته بود: "مشایخ بنی اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو که یهوه خدای پدران شما به من ظاهر شدو چنین گفت" (سفر خروج، باب سوم، ۱۵)، و باز در همین تورات آمده است که خود یهوه در گفتگو با ابراهیم بدو گفت: "من یهوه خدای تو هستم که ترا اورکلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیت به تو و به ذریت تو ببخشم" (سفر پیدایش، باب پانزدهم، ۷)، باز هم به نوشته همین تورات مدتها پیش از دیدار خدا و موسی در کوه سینا، نوح پیغمبر پس از آنکه شراب فراوان نوشید و مست شد و فرزند او درمستی عورت برهنه او را دید وی را نفرین کرد و گفت که "متبارک باد یهوه که فرزندان دیگر مرا برکت دهد ولی این فرزندی که عورت مرا دیده است بنده آنان باشد" (سفر پیدایش، باب نهم، ۲۰ - ۲۶). هنوز به روشنی معلوم نشده است که در مورد این ضد و نقیض های پیاپی خود یهوه اشتباه کرده یا پیغمبرش موسی، یا خاخامهایی که بعدا تورات را بنام خدا و موسی نوشتند.

به نوشته تورات، خداوند شخصا دولوحه حاوی ده فرمان معروف را که بدست خود نوشته است در قله سینا به موسی میدهد (سفر خروج، باب بیست و چهارم، ۱۲ و سفر تثئیه، باب نهم، ۱۰). این روایت در قرآن از زبان خود خداوند تأیید شده است: "و ما کتاب قانون را به موسی عطا کردیم" (بقره، ۵۳، انبیاء، ۴۸). متن این قوانین در دو کتاب مختلف تورات به تفصیل آمده است: "خدائی غیر از من نخواهی داشت، نام خدای خود را به باطل نخواهی برد، روز شنبه را مقدس خواهی داشت و در آنروز هیچ کاری نخواهی کرد، پدر و مادرت را احترام خواهی گذاشت تا روزهای زندگانت درازتر شود، قتل نخواهی کرد، زنا نخواهی کرد، دزدی نخواهی کرد، شهادت دروغ نخواهی داد، به خانه همسایه خودت و به زن او و غلام و کنیز و گاو و الاغ او طمع نخواهی کرد" (سفر خروج، باب بیستم، ۷ - ۱۷، سفر تثئیه، باب پنجم، ۷ - ۲۱). طبق تأکید هر دو کتاب آسمانی، این قوانینی که خداوند مستقیما متن آنها را به موسی داده یا بدو نازل کرده است قوانینی آسمانی و ناشناخته بوده اند، با اینهمه کشف الواح باستانی اکدی در شهر شوش در سال ۱۹۰۴ توسط هیئت باستان شناسی فرانسوی و ترجمه متون مفصلی که بر آنها حک شده است نشان داده که تمامی این قوانین، تقریبا بصورت تحت اللفظی، از مجموعه قوانین حمورابی پادشاه معروف بابل در قرون هجدهم پیش از میلاد مسیح (۱۷۲۸ - ۱۶۸۶) گرفته شده اند. این مجموعه که جمعا شامل ۲۸۲ قانون است، به زبان اکدی و به خط میخی بر روی لوح بزرگی که در بالای آن تصویر حمورابی در حال دریافت این لوح از "شمس" خدای آفتاب نقش شده و اکنون در موزه لوور نگاهداری میشود حکاکی شده است.

به غیر از ده ماده معروف، قسمت اعظم از دیگر مواد قانون حمورابی را در قوانین جزائی و حقوقی دیگری که یهوه بطور شفاهی به موسی ابلاغ میکند و تمام کتاب لایوان و بخش اعظم کتاب تثئیه تورات بدانها اختصاص یافته، منعکس میتوان یافت. "آبرایت" کارشناس برجسته آئین یهود متذکر میشود که این قانون تورات (سفر خروج، باب بیست و یکم، ۲۸) که هر گاه گاوی مردی یا زنی را طوری شاخ بزند که آنها بمیرند باید گاو را سنگسار کنند ولی گوشتش را نخورند، تکرار کلمه به کلمه قانون بابلی است، و در عین حال تذکر میدهد که کلمه "الوهیم" (خدایان) که در تورات بجای الوه (خدا) بکار رفته و در طول قرون متمادی مشکل غیرقابل حلی برای مفسران

تورات بوجود آورده است، اقتباسی است که بدون توجه از متن بابلی "خدایان" صورت گرفته است.

فرامین یهوه به موسی درکوه سینا شامل مسائل حقوقی و مذهبی عجیبی مربوط به زندگانی روزمره قوم برگزیده او است، که تقریباً تمام کتاب "سفر لاویان" و بخش مهمی از "سفر تثئیه" تورات را شامل میشود. نمونه های کوتاه زیر منتخبی از این فرماتهای الهی است: "و خداوند به موسی گفت: زنی پیش چهار پائی نایستد تا با او جماع کند. و هیچکس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند، و کسی که عورت پدر خود را کشف نماید البته کشته شود، و کسی که با زن عموی خود بخوابد بیگس خواهد بود، زیرا که عورت عموی خود را کشف کرده است، و البته عورت مادر خود را کشف مکن و عورت زن پدر خود را کشف مکن، و عورت خواهر خود را خواه دختر پدرت و خواه دختر مادرت باشد کشف مکن، و عورت دختر پسرت و دختر دخترت و دختر زن پدرت را که از پدر تو زائیده شده باشد، و عورت خواهر پدرت و خواهر مادرت را کشف مکن، و عورت برادر پدرت را کشف مکن، و عورت عروس خود را کشف مکن، و عورت زن برادر خود را کشف مکن، و عورت زنی را با عورت دخترش را باهم کشف مکن، و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر تا عورتشان را کشف کنی" (سفر لاویان، باب بیست و هفتم، سفر تثئیه، بابهای دوازدهم تا بیست و سوم).

"و خداوند به موسی گفت: بهیمه خود را با بهیمه دیگری که از جنس او نباشد به جماع وادار مکن و درتاکستان خود دو قسم تخم مکار، و گاو و الاغ را باهم به کار شیار وادار مکن، و پارچه مختلط از پشم و کتان باهم مپوش، و به قوم بگو که گوشه های موی سر خود را نچینند و گوشه های ریش خود را نچینند، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. و هر کس از بنی اسرائیل که عیبی در بدن داشته باشد نزدیک خیمه اجتماع نیاید تا قربانی خدای خود را بگذراند، و نه مرد کور و لنگ و نه پهن بینی و نه زیادالاعضاء و نه شکسته پایا شکسته دست یا کوژپشت یا کوتاه قد، و نه کسی که درچشم خود لکه دارد، و نه جرب دار و کر و نه شکسته بیضه. و آن ذبیحه ای را که بیضه اش کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد برای خداوند نزدیک میارید و قربانی مگذرانید. و شخصی که کوبیده بیضه یا آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود، و حرامزاده داخل جماعت خداوند نشود، خودش تا پشت دهم او... و هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود، اما اگر قصد او نداشت بلکه خدای وی را بدستش رسانید آنگاه مکانی برای او معین کنم تا بدانجا فرار کند. هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد هر آینه کشته شود. و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود. و اگر کسی را پسری باشد که سخن پدر و مادر خود را نشنود پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهر به دروازه محله آورند و به مشایخ شهر گویند که این پسر ما سرکش است و سخن ما نمیشنود، پس جمیع اهل شهر او را به سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرد. اگر دزدی دررخنه کردن گرفته شود اگر آفتاب بر او طلوع کرد بعوض دزدی که کرده فروخته شود. هرکه با حیوانی مقاربت کند هر آینه کشته شود. و زن جادوگر هر آینه کشته شود. و اگر دخترباکره ای به مردی نامزد شود ولی درشهر کس دیگری او را یافته و با او بخوابد پس هر دوی ایشان را به دروازه شهر ببرند و با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند (سفر تثئیه، باب بیست و چهارم)، و اگر کسی اسم یهوه را به بدی بر زبان آورد هر آینه کشته شود و تمامی جماعت البته او را سنگسار خواه درشهر خود باشد و خواه درغربت باشد چونکه اسم یهوه را به بدی آورده است کشته شود (سفر لاویان، باب بیست و چهارم، ۱۶)، و اگر برادر تو یا پسرت یا دخترت یا همسر هم آغوش تو یا دوست جان دریک قالب تو اسم مرا به بدی بیاورد البته او را به قتل برسان، و اول دست تو به قتل او درازشود و بعد دست تمامی قوم، او را

با سنگها سنگسار نما که بمیرد تا جمیع اسرائیلیان چون این را بشنوند بار دیگر چنین عمل زشت را نکنند (سفر تثئیه، باب چهاردهم، ۶ - ۱۱).^۸ در مورد برخی از احکام، اختصاصا خداوند تأکید میکند که این مقررات باید تا ابدالابد رعایت شوند:

"و خداوند موسی را خطاب کرده گفت: بنی اسرائیل را بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند تا چراغ را دائما روشن داشته باشند، و به آنان بفرما که این پشت در پشت برای آنها فریضه ابدی خواهد بود" (سفر لاویان، باب بیست و چهارم، ۱ و ۲)، و نیز خداوند فرمود:

"چون محصول خود را درو کنید، نوبر آنرا نزد کاهن بیاورید تا او آنرا به حضور خداوند بجنباند، و در هنگام جنباندن یک بره یکساله بی عیب برای قربانی به حضور خداوند کباب کند، و دوعشر آرد نرم مخلوط با روغن به آن بیفزایید تا هدیه شما به حضور خداوند خوشبو باشد، و اینها برای شما پشت در پشت فریضه ابدی خواهد بود" (سفر لاویان، باب بیست سوم، ۱۰ - ۱۴). و از جمله دیگر فرامین است که: "زنی لباس مردان نپوشد و مردی نیز لباس زنان نپوشد، و کسی بر قربانگاه خداوند از پله ها بالا نرود مبادا عورت او بر آن مکشوف شود (سفر لاویان، باب بیست و یکم، ۲۶)".

* * *

فصل مربوط به اقامت طولانی قوم یهود در صحرای خشک سینا از بحث انگیزترین فصول تورات است.

در تورات آمده است که یهودیان در صحرای سینا به موسی و برادرش هارون شکایت میکنند که کاش در زمین مصر مانده بودیم، زیرا در آنجا نزد دیگهای گوشت می نشستیم و نان سیر می خوردیم، در حالیکه در این صحرای بی آب و علف همه ما از گرسنگی خواهیم مرد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۳) و خدای بر آنها مانده آسمانی میفرستد که "بنی اسرائیل مدت چهل سال آنرا خوردند" (همانجا، ۲۵). و با اینوصف همین خدا این مردم آواره و گرسنه را مأمور میکند که در همین بیابان بی آب و علف برای او صندوق مرصعی را بمنظور ضبط الواح وی بسازند که مشخصات آن در تورات چنین آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده فرمود: به بنی اسرائیل بگو برای من صندوقی از چوب شطم بسازند که طولش دو ذراع ونیم و عرضش یک ذراع ونیم و بلندی یک ذراع ونیم باشد. و آنرا به طلای خالص ببوشان و بر بالایش به هر طرف تاجی از طلا بساز، و برایش چهار حلقه طلایی بریز، و دو عصا از چوب شطیم بساز و آنها را با طلا ببوشان... و بعد آن تخت رحمت را از طلای خالص بساز، طولش دو ذراع ونیم و عرضش یک

^۸ شماره قتل هانی که مستقیما به فرمان یهوه، و در یک مورد نیز بدست خود او صورت گرفته است، بر اساس آنچه در این باره در تورات آمده توسط ولتر در کتاب "فلسفه تاریخ" او به شرح زیر آمارگیری شده است: یهودیانی که به جرم پرستش گوساله طلایی در صحرا ی سینا توسط لاویان موسی گردن زده شدند ۲۳۰۰۰ نفر، یهودیانی که در عصیان قارون علیه موسی گردن زده شدند یا در آتشی که به فرمان یهوه نازل شد سوختند ۱۴۹۵۰ نفر، یهودیانی که بخاطر زنا با دختران قوم مادیان شکمشان با نیزه سوراخ شد ۲۴۰۰۰ نفر، یهودیانی چون نتوانسته بودند کلمه مقدس Shiboleth را تلفظ کنند در گلوگاه رودخانه اردن به امر یهوه هلاک شدند ۴۲۰۰۰ نفر، یهودیانی که بدست بنیامینی ها گردن زده شدند و بنیامینی هانی که خودشان توسط قبایل دیگر یهودی کشته شدند ۸۵۰۰۰ نفر، یهودیانی "صندوق میثاق" را از فلسطینی های غاصب پس گرفتند (که یهوه همه آنها را دچار بواسیر کرده و روده هایشان را از مقعد ها بیرون آورده بود)، و این صندوق را به محل اصلی آن باز گرداندند ولی بعلت نگاه کردن به درون صندوق مورد خشم خداوند قرار گرفتند و دسته جمعی بهلاکت رسیدند ۵۰۰۷۰ نفر، که جمع همه آنها ۲۳۹۰۲۰ نفر میشود، باضافه چند صد هزار نخست زاده خانواده های مصری که در ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر در عرض یکشب بدست خود یهوه کشته شدند.

ذراع ونیم. دوکروبی از طلا بساز که بالهای خود را بر زمین آن پهن کنند و روی های ایشان بسوی یکدیگر باشد... و پس خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع ونیم باشد. و آنرا به طلای خالص ببوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. وحاشیه ای بقدر چهار انگشت به اطرافش بساز و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز. و چهار حلقه از طلا برایش بساز و حلقه هارا بر چهار گوشه چهار قائمه اش بگذار تا خانه ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان. و عصاها را از چوب شطیم بساز و آنها را به طلا ببوشان... و صحن ها و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را بساز و آنها را از طلای خالص بساز... و چراغدانی از طلای خالص بساز که شش شاخه از طرفینش بیرون آید... و سیبی زیر دو شاخه آن و سیب دیگری زیر دو شاخه دیگر آن و سیبی نیز به زیر دو شاخه دیگر بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید، و سیبها و شاخه هایش از یک چرخکاری طلای خالص باشد. وهفت چراغ برای آن بساز و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آنرا روشنایی دهند. و گلگیرها و سینی هایش از طلای خالص باشد. و خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. و مراقب باش که آنها را موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان دادم بسازی." (سفر خروجی، باب بیست و پنجم). یهوه در این راستا همه جزئیات را روشن کرده، اما این موضوع را حل نشده باقی گذاشته است که این صحرا گردان آسمان جل که حتی نانشان هم باید از آسمان برسد چوب سدر و شمعدان طلا و جامهای زرین و تاجهای مرصع را از کجا باید بیاورند؟

وقتی که موسی برای دیدار خداوند به بالای کوه سینا می رود و چهل روز در آنجا میماند، اسرائیلیان که آزادی خود را و همه چیزشان را مرهون معجزات او رهبوری جنگی پیروزمندانه اش هستند با بی اعتنائی از هارون برادر او میپرسند: راستی این مرد که اسمش موسی بود و مارا از زمین مصر بیرون آورد چه بر سرش آمده است؟ (سفر خروج، باب سی و دوم، ۱) سپس از هارون میخوانند که برای آنان خدایان تازه ای بسازد که بخلاف خدای موسی قابل رویت باشند، و هارون که قبلا واسطه میان خداوند موسی وفرعون مصر بوده و نقشی پیمبرانه در این ماجرا ایفا کرده است از آنها میخواهد که گوشواره های طلای زنان و پسران و دختران خود را نزد او بیاورند و از این طلاها (که یک شبه آنها را آب میکند گوساله ای طلایی میسازد و آنان مشتاقانه میگویند که این خدای ما است که ما را از مصر بیرون آورده است. هارون قربانگاهی بنا میکند و قوم "قربانی های سوختنی میگذرانند و هدایای سلامتی می آورند و به خوردن و نوشیدن و لعب میپردازند". و در همین موقع خداوند در بالای کوه به موسی میگوید که هرچه زودتر از کوه سرازیر شود و نزد بنی اسرائیل برود، زیرا قوم که او از سرزمین مصر بیرون آورده است فاسد شده و گوساله ای برای خود ساخته اند و نزد آن سجده میکنند. موسی به شتاب برمیگردد، و وقتیکه گوساله طلایی را میبیند از خشم دولوحه فرمانهای دهگانه ای را که یهوه با دست خودش نوشته و بدو داده است" و نوشته آن نوشته خود خدا است" میشکند، و بدنبال آن گوساله را در آتش میسوزاند و بقایای آنرا نرم میکند و به خورد بنی اسرائیل میدهد، و سپس به کشتار آنها میپردازد: "آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت: یهوه خدای اسرائیل میگوید هر کس از شما شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه خود تا دروازه اردو رفت و آمد کند و هر کس برادر خود و دوست و همسایه خود را بکشد. و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آنروز قریب به بیست و سه هزار نفر از بنی اسرائیل کشته شدند" (سفر خروج، باب سی و دوم).

دو قرن پیش، بارون دولباخ فیلسوف و نویسنده فرانسوی و دوست ولتر، در کتاب "موزه قدیسین" خود درباره موسی نوشت: "این مردی که قاعدتا میبایست یک مرد خدا باشد، یکی از

شریر ترین مردانی بوده که از آغاز تاریخ تا به امروز در جهان وجود داشته اند، و اتفاقاً خود همین کسی که در دوران خودش و جانشینانش ملت یهود بطور دائم با قتل عامها و جنگهای تجاوز کارانه و نادرستی ها و فریبکاریهای پایان ناپذیر سر و کار داشت مدعی بود که خدمتگزار مهربان و نرمدلی برای یهوه بیش نیست". همزمان با او، فیلسوف آزاد اندیش دیگر "قرن فروغ"، نیکلا فرره، در کتاب "موسیداد" خویش در همین باره نوشت: "در طول نسلهای پیاپی، از پدران ما و از خود ما خواسته شده است که به عنوان مسیحیان مومن، مردی بنام موسی را قانونگذار بزرگ خدا بشماریم که نه تنها اقوام بیگانه را بجرم یهودی نبودن قتل عام کرد و زنان و کودکانشان را کشت، بلکه خود یهودیان را نیز بارها و بارها واداشت تا به روی همدیگر شمشیر بکشند و مخصوصاً برادران برادران خود را بخاطر فرونشاندن خشم یهوه از پای در آورند". در صحرای سینا یهوه ناگزیر است برای ساکت کردن یهودیان و غرورهای دائمی آنان (که اصطلاح معروف ایرادهای بنی اسرائیلی از آن آمده است) پشت سر هم معجزه کند: از آسمان بجای نان مانده "من و سلوی" برای آنها بفرستد (سفر خروج، باب شانزدهم، ۴)، و بجای گوشت، فاخته بلدرچین کباب شده (همانجا، ۱۳) وقتی که تشنه اند برایشان از سنگ آب بیرون بیاورد (سفر اعداد، باب بیستم، ۱۱) و وقتی که ماران بیابان آنها را میگزند مار دیگری از مس بدست موسی بسازد که هر مار گزیده ای با دیدن آن علاج شود (سفر اعداد، باب بیست و یکم، ۸) و با همه اینها اسرائیلیان شکایت آوردند که: "مارا چرا از مصر بر آوردی تا در بیابان بمیریم، زیرا که آنجا همه چیز بود و اینجا نان نیست و آب هم نیست و دل ما از این خوراک بدمزه ای که بما میرسد کراهت دارد" (همانجا، ۵). حتی سخن گفتن الاغ نیز که آنرا ملامت میکند نتیجه ای نمیبخشد (سفر اعداد، باب بیست و دوم، ۲۸). با آنکه یهوه به شفاعت موسی از هلاک دسته جمعی قوم اسرائیل صرف نظر میکند، از گناه خود موسی در نمیگذرد، زیرا که سهل انگاری او باعث شده است که بنی اسرائیل به اندازه لازم از او نترسند، بدین جهت وی را آگاه میکند که پیش از آنکه قوم او پا به خاک کنعان بگذارد خواهد مرد و شخصاً به ارض موعود داخل نخواهد شد: "و خداوند به موسی فرمود: آنگاه که کنعان را دیدی به اجدادت خواهی پیوست و به سرزمین موعود داخل خواهی شد، زیرا که مرا باور نداشتی و در چشم اسرائیلیان کوچک کردی" (سفر اعداد، باب بیست و هفتم، ۱۳ و ۱۴). موسی پیش از مردن خود، شرح نافرمانیها و "بهانه های بنی اسرائیلی" قوم خود را در توماری مینویسد و بدست لایوان میسپارد تا آنرا در "صندوق میثاق" بگذارند و مدرکی باشد بر اینکه این قوم تا چه پایه خود خواه و منحرف و نافرمان و خیره سرنده، و آنگاه یوشع را به جانشینی خود تعیین میکند.

موسی و قوم اسرائیل بعد از خروج از مصر، چهل سال تمام در صحرای سینا سرگردان میمانند تا به ارض کنعان برسند، در صورتیکه این فاصله میتوانست در کمتر از چهل روز طی شود. اتفاقاً در خود تورات آمده است که سه روز پس از فرود آمدن از کوه سینا، موسی بدستور خداوند گروهی را برای جاسوسی و خبرگیری درباره سرزمین کنعان بدانجانب میفرستد (سفر اعداد، باب سیزدهم، ۱-۳) و اینان به کوهستان جنوبی میروند (همانجا، ۱۷-۲۲). ولی با همه این آسانی، خود قوم اسرائیل چهل سال در این بیابان درجا میزند. محقق آلمانی، داوبه در اشاره بدین امر میپرسد: "آیا قبول کردی که واقعا موسی مدت چهل سال ۶۰۳۵۵۰ نفر قوم خود را در بیابانی که هیچوقت امکان تغذیه بیش از هزار نفر را نداشته است نگاه داشته باشد؟"^۹

^۹ - رقم ۶۰۳،۵۵۰ نفر رقمی است که در خود تورات آمده است (سفر اعداد، باب اول، ۴۶).

بهر حال، این سرگردانی چهل ساله باعث میشود که همگی آن یهودیانی که مصر را بااطمینان به وعده خداوند یهوه و تأکید های پیاپی موسی به قصد سرزمین شیر و عسل ترک کرده بودند در بیابان بی آب و علف سینا بمیرند. در کتاب یوشع در این باره آمده است: "بنی اسرائیل چهل سال در بیابان سرگردان میرفتند تا تمامی آنان یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند به سر راه در صحرا مردند از آن رو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده گفت شما را نمیگذارم که آن زمینی را که شیر و عسل در آن جاری است و برای پدران شما قسم خورده بودم که آنرا به شما بدهم بچشم ببینید" (صحیفه یوشع بن نون، باب پنجم، ۶).

از ویژگی های این اقامت چهل ساله قوم یهود در صحرای سینا این است که هیچکدام از یهودیان نوزاد در این مدت علیرغم دستور غلاظ و شداد مذهبی ختنه نمیشوند، هر چند که در میان ششصد هزار نفری که از مصر باز گشته بودند قاعدتا کسانی که بتوانند این فریضه مذهبی را اجرا کنند کم نبوده اند. بدین جهت یوشع، جانشین جنگی موسی پیش از آغاز قتل عامهای خود در ارض کنعان به فرمان یهوه مجبور میشود همه آنها را دسته جمعی ختنه کند.

"... و خداوند به یوشع فرمود که کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز و بنی اسرائیل را همگی مختون ساز. و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد، و سبب ختنه کردن این بود که تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن پدرانشان از مصر دنیا آمدند مختون نگشتند و یوشع ایشانرا ختنه کرد چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند" (صحیفه یوشع، باب پنجم، ۲ - ۷).

ولتر در دیکسیونر فلسفی خود که چندین صفحه آنرا به موسی اختصاص داده است، در ارزیابی ادعی تورات در مورد فرار پیروزمندان بیش از ۶۰۰۰۰۰ اسرائیلی مسلح از مصر به رهبری یهوه و موسی، مینویسد:

"آیا میتوان فرض کرد که موسی - چنانکه تورات ادعا میکند - به یهودیان گفته باشد "من شما را به صورت ششصد هزار جنگجوی مسلح تحت حمایت خدای شما از سرزمین مصر بیرون آوردم؟" و این یهودیان بدو پاسخ نداده باشند که "برای چه این نیروی ششصد هزار نفری ما را علیه فرعون که دویست هزار سرباز بیشتر نداشت و در برابر ما به یقین مغلوب میشد و سرزمین آباد و حاصلخیز او به تصرف مادرمی آمد بکار نینداختی؟ اگر خدای ما در یکشب بخاطر ما نخست زاده های سیصد هزار خانواده مصری را سربرید و بدین ترتیب نیروی زنده مصر را فلج کرد چرا تو نیز بدو اقتدا نکردی و این سرزمین بی دفاع را در اختیار ما در نیاوردی؟ و بجای آن ما را بصورت فراریاتی بی تکلیف و گرسنه در بیابانی بی آب و علف سرگردان گذاشتی؟ و تازه بفرض اینکه راهی مستقیم برای بردن ما به سر زمین کنعان - که ما هیچ حق قانونی بر مالکیت آن نداشتیم - انتخاب کنی، یعنی از راه کناره دریا بسوی سور و صیدا ببری، به راهی درست در جهت خلاف آن بردی که اگر قصد تسلیم دست بسته ما را به دشمنانمان داشتی نمیتوانستی راهی بهتر از این انتخاب کنی؟ خدا ما را با معجزه ای نجات داد، و تو که میگویی فرستاده او هستی پس از مردن تمام نسل اول ما در صحرا، تازه پس از چهل سال بما میگویی که پدرانمان بعلت گناهکاری به فرمان یهوه در بیابان مردند تا هیچکدام از آنها ارض موعود را بچشم نبینند؟"

و هم او، در بخش دیگری از همین فصل، در ارزیابی شخصیت خود موسی، آنطور که در تورات از آن سخن رفته است، تذکر میدهد که: "آیا این یهودیان سرگردان صحرای سینا، نمیبایست به

پیغمبرشان که از دیدار رویاروی خدا در بالای کوه بنزد آنان بازگشته و با دیدار گوساله طلایی آنچنان به خشم آمده بود که جابجا دستور کشتن بیست و سه هزار نفر از آنان را داده بود گفته باشند: تو که یکبار بما میگویی که خدا را از روبرو دیده ای و بار دیگر میگویی که فقط نشیمنگاهش را دیدی، چرا به عوض اینکه برادرت هارون را که خودش در غیاب تو برای ما گوساله زرین را ساخت تا او را بپرستیم بجای مجازات کردن عنوان کاهن اعظم میدهی، ولی بیست و سه هزار نفر از ماراکه به دنبال او رفته بودیم به دست لایوی های خودت قتل عام میکنی؟ و تازه بما میگویی که این کشتار کافی نیست و باید برای رضایت یهوه بیست و چهار هزار نفر دیگر نیز کشته شوند، زیرا که یکی از آنها با یک زن قبیله مدیان خوابیده است، در صورتیکه تو که پیغمبر مائی خودت با زنی از همین قبیله خوابیده ای؟ و تازه در چنین شرایطی ادعای آنرا داری که بنده بسیار مهربان و رحیم خداوند هستی؟ ظاهرا باید در انتظار یکی دو بار دیگر مهربانی و رحمت توو خدایت باشیم تا این بار نسل ما از روی زمین برداشته شود."

آنچه بر اساس داستان توراتی موسی میتوان درباره این بزرگترین شخصیت تاریخ یهود گفت این است که نویسندگان واقعی تورات کوشیده اند تا از موسی درست همان پیامبری را بسازند که برای تکمیل اسطوره یهود ضرورت داشته است. در سرتاسر سفر خروج تورات، یهوه بیدریغ فرمان کشتار میدهد و موسی بیدریغ به اجرای این فرمان میپردازد. در مصر چند صد هزار کودک و نوجوان مصری با کمک موسی بدست یهوه گردن زده میشوند. در سینا موسی به دستور یهوه چهل هزار یهودی را در صحرا وامیدارد که همدیگر را بکشند. در شیطیم به خاطر اینکه یهودیان با دختران قوم همسایه زنا کرده اند و نه با دختر قوم خودشان، یهوه به موسی فرمان میدهد که تمامی روسای قوم را پیش آفتاب به دار بیاویزند تا علی الحساب بیست و چهار هزار نفر از آنها را با اوبای از پای درمی آورد. در صحرا هیزم کش بدبخت به گناه اینکه در روز شنبه هیزم از زمین جمع کرده، به دستور موسی توسط مجموع یهودیان سنگسار میشود، و در آخرین روزهای زندگی، سرداران سپاه خود را غضب میکند که چرا بعد از تصرف سرزمین دشمن به کشتن مردان آن اکتفا کرده و زنان را نکشته اند و دستور خداوند یهود را نادیده گرفته اند. ده معجزه خارق العاده که همانند هفتخوان رستم یا دوازده خوان هرکول از او حکایت شده، به خلاف آن دوتای دیگر داستان دلاوریهای حماسی نیست، داستان مرگ و خونی است که قربانیان آن بجای دیوان و جادوگران زنان و مردان و کودکان و چهارپایان مصری هستند که در زور آزمائی موسی با فرعون نه هیچ سهمی از مسئولیت داشته اند، نه هیچ نقش منفی یا مثبتی ایفا کرده اند.

جالب این است که برخلاف آنچه عادتاً تصور میشود، یهودیانی که به گفته تورات و قرآن بدنیا آمدند معجزه و مبارزه از مصر بیرون میآیند و در صحرا ی سینا مرتباً مانده آسمانی دریافت میدارند، نه تنها از این بابت رضایتی ندارند، بلکه دائماً یا موسی و با خدایش یهوه درگیر هستند: "و همه قوم اسرائیل گریستند و با فریاد بر موسی و هارون همه کردند و گفتند که کاش در زمین مصر مرده بودیم، زیرا کیست که در اینجا ما را گوشت بخوراند و ماهی راکه در مصر مفت میخوردیم و خیار و خربزه و تره و سیر و پیاز به ما بدهد؟ والان جان ما خشک شده و غیر از این خوراک بیمزه ای که از آسمان می آید چیزی برای خوردن نداریم" (سفر اعداد، بابهای یازدهم و چهاردهم) "و به یکدیگر گفتند بهتر است سرداری برای خود مقرر کرده و به مصر برگردیم... آنگاه جلال خداوند درخیمه اجتماع ظاهر شد و گفت تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند و این جماعت شریر را که بر من همه میکند بشنوم؟ و اینک ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک میکنم، و لاشهایشان در این صحرا خواهد افتاد و به زمینی که بدانان وعده کرده بودم هرگز داخل نخواهند شد" (همانجا، باب چهاردهم).

* * *

آیین پرشتش یهوه - که بعدا نخستین آیین "توحیدی" تاریخ دانسته شد - از کجا آمده است؟ از وحی الهی؟ از پیامبران یهود؟ از درون فرهنگ اپیرها (عبریان) به عنوان یکی از اقوام سامی خاور نزدیک؟ بررسی گسترده زیگموند فروید در این زمینه به هر سه این پرسشها پاسخ منفی میدهد، زیرا وی ریشه این نو آوری را نه در جهان سامی، بلکه در تمدن باستانی مصر و در آیین توحیدی خاصی میداند که در قرن چهاردهم پیش از میلاد توسط آمنوفیس سوم، فرعون مصری، بنیاد نهاده شد و در این نو آوری جایی که تا آن زمان در تمدن مصری به صورت سنتی به خدایان متعدد تعلق میگرفت به خدای واحدی بنام "آتون" سپرده شد.

به همین دلیل خود فرعون نام خویش را به "آخناتن" تغییر داد و پایتخت کشور را نیز از لوکسور (الاقصر) به شهری نوساخته در کنار نیل به نام "آخت آتن" (افق آتن) در محل تل العمارنه کنونی منتقل ساخت. آخناتن رسم پرستش خدای بزرگ آمون و همه دیگر خدایان اساطیری مصر را منسوخ کرد و کاهنان را از ادامه مراسم مذهبی سنتی باز داشت و گرایش توحیدی شگفت آوری را رواج داد که در آن خدای آتن (خورشید) به صورتی عرفانی بر همه جهان هستی فرمانروا بود و خدائی یگانه بود که زندگی و روشنائی و زیبایی جلوه های بنیادی او بود و جلالش در جزء جزء اجزاء آفرینش منعکس میشد. این نوع آوری آخناتن و همسر زیبا و معروفش نفرتی تی واکنش گسترده ای را از جانب کاهنان قدرتمند مصری که موجودیت و قدرت همه جانبه خویش را از این بابت در خطر می یافتند برانگیخت که پس از مرگ زود رس این فرعون آیین نوحاسته او را سرکوب کرد و آیین اساطیری پیشین را بجای آن باز گردانید، چنانکه جانشین آخناتون توت عنخ آمون Tutankhamon نامیده شد و نه توت عنخ آتون.

فروید به دنبال بررسیهای چندین ساله خود عقیده دارد که آنچه آیین توحیدی یهوه و قوم یهود شناخته شده از مکتب مصری آتون به خاور نزدیک راه یافته و حتی عامل مستقیم آن یک مصری از دستگاه حکومتی آخناتن یا یکی از پیروان نسل اول این مکتب توحیدی بوده است، و انگیزه اصلی او از این کار این بوده است که پس از سرکوبگری همه جانبه ای که بدنیاال مرگ آخناتن از جانب کاهنان مصری علیه آیین آتون در مصر آغاز شد این آیین نوحاسته را در سرزمین دیگری پایه گذاری کند.

اگر برداشتهای انسانی و عرفانی آیین آتن بعدا رنگ کینه توزانه و غیر انسانی آیین یهوه را بخود گرفت بخاطر این بود که رهبری علمی این نقل و انتقال بدست قبایل سامی "مدیان" افتاد که خدای آنان، یهوه، با خدایان بیرحم و خون آشام تمدنهای کلدانی و بابلی و آشوری و فنیقی خاور نزدیک شباهت بسیار بیشتری داشت تا به آتن مصری مظهر زندگی و روشنائی. فروید خود در این باره مینویسد: خدائی یکتائی به نام یهوه که برای قوم یهود ساخته شد آن مظهر بزرگ منشی و محبتی که "آتون" خدای یکتای آخناتن نماینده آن بود نبود، خدای محلی تنگ نظر و بیرحم و خون آشامی بود که از پیروانش میخواست ساکنان سرزمینی را که او بدانان بخشیده و وعده داده بود که در آن رودهای شیر و عسل جاری کند به زور شمشیر از میان بردارند و آنها را قتل عام کنند.^{۱۰}

^{۱۰} - Sigmund Freud قسمتی از این اثر تحقیقی پرسروصدای خود را در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم دروین منتشر کرد، ولی به علت مخالفت شدید کلیسا از چاپ قسمت دوم آن خودداری ورزید بدین حساب که کلیسای کاتولیک در برابر خطر تجاوز آلمان نازی به

چندین پژوهشگر، آخناتن راهزمان با زرتشت دانسته و بین اندیشه های مذهبی آنان در راستای رویارویی خیر و شر و تکیه بنیادی به راستی و مبارزه با دروغ ارتباط قائل شده اند، بخصوص با توجه به اینکه مادر این فرعون از هیتی های آریایی نژاد بود و احتمالاً همسرش نفرتی تی نیز از آریایی های هیتی یا هیتی بود که از آسیای صغیر به مصر آمده بودند. محقق فرانسوی برتلو، اصولاً بر این عقیده است که ریشه آئین مصری "آتن" را باید در معتقدات مزدانی ایرانیان پیش از زرتشت جست. فروید نیز در رساله خود اشاره میکند که نمونه مکتب جهان بینی آئین آتون را احتمالاً میباید در برداشتهای جهانی گاتاهای زرتشت یافت. این هردو استنباط بر این نظریه متکی است که دوران واقعی زندگانی زرتشت در حدود یک هزاره مقدم بر آن تاریخ است که بطور سنتی برای زرتشت قائل شده اند.

* * *

در انجیل، به اقتضای دوقطبی بودن کتاب و دوشخصیتی بودن خدای آن، موسی از یکطرف حامل وحی و نویسنده تورات و قانونگذار بزرگ آئین یهود شناخته میشود که "هیچ حرف و نقطه ای از تورات او را کم و زیاد نمیتوان کرد"، و از طرف دیگر قوانین و دستورهای مذهبی او بارها و بارها توسط خود عیسی نقض و مقررات دیگری در جای آنها گذاشته میشود. موسی قانون میآورد که هرگاه مردی مایل به ادامه زندگی با زن خود نباشد میتواند طلاقنامه بنویسد و به دستش بدهد و او را از خانه خود بیرون کند، و عیسی فتوا میدهد که هیچ ازدواجی جز در صورت زنا، زن، قابل فسخ نیست و هیچ مردی حق طلاق زن خود را ندارد. موسی قانون می آورد که چشم به جای چشم و دندان بجای دندان، ولی عیسی میگوید اگر کسی به گونه راست تو سیلی بزند گونه چپت را نیز به سوی او بگردان. موسی زن زناکار را ببقید و شرط شایسته مجازات سنگسار میداند، ولی عیسی زن زناکار را که برای سنگسار میبرند در حمایت خود میگیرد. موسی مقررات دقیق و مشخصی را در مورد خوراکی های حرام و حلال وضع میکند، ولی عیسی با این استدلال که همه اینها سرانجام به مزبله ریخته میشود خوردن همه آنها را مجاز میشمارد. موسی با اینکه خودش ختنه نشده است در اجرای فرمان یهوه ختنه شدن را شرط اساسی ایمان اعلام میکند، ولی عیسی که خود ختنه شده است برای اینکار ضرورتی نمی بیند و تأکید میکند که ختنه واجب ختنه قلبی است و نه بدنی. موسی احترام به روز سبت (شنبه) و مقررات مذهبی آنرا فریضه ای شرعی میشمارد، ولی عیسی اشکالی در عدم رعایت این فریضه نمی بیند. موسی برای کاهنان معبد یهود حق مسلم برای تعیین مجازات گناهکاران قائل است، ولی موسی تصحیح میکند که این حق فقط مال خداوند است و کاهنان حق چنین داوری را ندارند. در این زمینه در جای دیگر همین کتاب توضیحات بیشتری داده شده است.

* * *

اتریش از او حمایت کند. ولی با وقوع این خطر، وی موفق شد از اتریش بگریزد و به انگلستان برود. و در آنجا متن کامل اثر خود را منتشر کرد. خودش در مقدمه این رساله مینویسد: (در برگ پسین ببینید)...

"من در آلمان امیدوار به حمایت کلیسای کاتولیک در کشور خودم بودم و بیم از این داشتم که با انتشار این اثر این اتکار از دست بدهم و بخصوص باعث شوم که از فعالیت پیروان و شاگردان مکتب پسیکانالیز در اتریش جلوگیری شود. اما با حمله ناگهانی نازی ها دریافتیم که کلیسای کاتولیک لرزانتر از آن سخن میگوید که بتواند صدایش را بگوش آنهاهی که باید بشنوند برساند."

فرضیه ارتباط داستان موسی با آئین مصری "آتن" و ارتباط احتمالی آئین آتن با معتقدات مزدانی توسط پژوهشگران متعددی مورد ارزیابی قرار گرفته است که از جمله جالبترین آنها میتوان از *Moise et Akhenaton* نوشته فلیپ عزیز (پاریس، ۱۹۸۰) و *Les Dieux de l'Egypte* نوشته کلود ترونکر (پاریس، ۱۹۹۲) و *Oedipus and Akhnaton* نوشته ایمانویل ولیکفسکی (نیویورک، ۱۹۶۰) نام برد. تازه ترین بررسی را در این زمینه در کتاب *Histoire generale de Dieu* نوشته ژرار مسادیه (پاریس، ۱۹۹۷) میتوان یافت

درقرآن همین موسی مورد چنان تجلیی قرار گرفته است که از حد تجلیی تورات و انجیل نیز بسیار فراتر میرود. تقریباً همه آنچه درتورات درباره موسی آمده، در ۱۳۶ آیه ای که در ۳۴ سوره مختلف قرآن بدو تخصیص یافته منعکس شده است و حتی این وعده موسی به قوم اسرائیل نیزکه یهوه مالکیت سرزمین کنعان (فلسطین) را برای ابدالاباد به قوم برگزیده خود اسرائیل بخشیده است از زبان الله درقرآن تأیید شده است:

"...و ما این قومی را که مستضعف بشمار می آمدند صاحب مشرق و مغرب سرزمینی کردیم که بدان برکت داده بودیم. و چنین بود که وعده نیکویی که داده بودیم تحقق یافت" (اعراف، ۱۳۷).

تنها تفاوت - البته تفاوتی اساسی - که دراین مورد میان قرآن با تورات میتوان یافت این است که درتورات موسی پیامبر اختصاصی یهوه خدای اسرائیل است و آنچه میگوید یا انجام میدهد به هیچ انگیزه دیگری جز مصالح قوم اسرائیل مربوط نمیشود، درصورتیکه درقرآن وی همین نقش را درمقام پیغمبراولوالعزم خداوند برای ابلاغ نوعی از پیام توحیدی به همه جهانیان ایفامیکند.

روایت قرآن درباره تولد موسی و انتصاب او به پیغمبری و مأموریت او برای نجات قوم یهود از مصر و معجزات پیاپی او، تکرار دقیق روایات توراتی موسی است. معجزات دهگانه موسی درتورات، درقرآن تبدیل به نه معجزه شده است و ظاهراً معجزه آخرین، یعنی قتل صدها هزار نوجوان و نوزاد مصری بدست خداوند، بقدری زنده بوده که از انعکاس آن درقرآن صرفنظر شده است. درسوره اعراف از پنج معجزه تبدیل آب نیل به خون، طوفان، ملخ، شپش و قورباغه و درچند مورد دیگر تبدیل عصای موسی به اژدها و ید بیضی او و شکافته شدن آب دریا درپیش پای یهودیان و غرق فرعون و سپاه او را یاد شده که خودقرآن آنها را آیات نه گانه نامیده است (اسری، ۱۰۱، نمل، ۱۲). در یک مورد نیز درقرآن از زبان موسی گفته شده است که: "ای قوم من، بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما، هنگامیکه برایتان پیامبران و پادشاهان مقرر فرمود، و اندر آئید به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر فرموده است" (مائده، ۲۰ و ۲۱)، درصورتیکه درزمان موسی هنوز اسرائیل پادشاهانی بخود ندیده بود و الزاماً موسی نمیتوانست از قوم خود شکر نعمتی را بخواهد که بدانان اعطانشده بود.

درنه آیه مختلف قرآن به میثاق خداوند با موسی و با قوم یهود اشاره شده است (بقره، ۵۱، ۶۳، ۹۹، نساء، ۱۵۴، و ۱۵۵، اعراف، ۱۳۴، طه، ۸۰ و ۸۶، زخرف، ۴۹). این میثاق همه جا درقرآن مورد تأیید قرار گرفته، در صورتیکه به تصریح تورات درمتن آن (که درصندوق میثاق ضبط شده و بعداً به معبد سلیمان انتقال یافته است) قید شده است که مذهب الهی تا ابدالاباد فقط مذهب یهوه خواهد بود.

از خود موسی درقرآن به صورت "اول المومنین" (اعراف، ۱۴۳) مخلص خداوند (مریم، ۵۲)، محب خدا (طه، ۳۹) و برگزیده بر همه مردمان (طه، ۴۱) یاد شده، ولی هیچ اشاره ای درآن به

۱۱ - این آیه اقتباس آشکاری از صحیفه یوشع درتورات است که: "خداوند فرمود: تمامی این زمین را چنانکه به موسی گفتم به شما (بنی اسرائیل) بخشیده ام و هر جانی را که کف پای شما بر آن گذاشته شود به شما داده ام، از مشرق یعنی نهر فرات تا مغرب یعنی دریای بزرگ" (صحیفه یوشع، باب اول، ۳ و ۴).

کشتارهایی که به دستوری در صحرای سینا انجام گرفته نشده و اصولاً دوران چهل ساله سرگردانی قوم اسرائیل در بیابان نادیده گرفته شده است.

.....

ساینت شرفا - ح. ک